

نمی‌شد،<sup>۱</sup> سه چیز را به‌طور کلی رها کرده بود ستیزه‌گری و پرگویی و سخن گفتن در کاری که به آن حضرت مربوط نبود، مردم را هم از سه چیز رها کرده بود، هیچ‌گاه کسی را نکوهش و سرزنش نمی‌فرمود، به جستجوی معایب ایشان نمی‌پرداخت و فقط در مواردی که امید ثواب و پاداش بود تذکر می‌فرمود، هرگاه رسول خدا (ص) صحبت می‌کرد همگان چنان ساکت بودند که گویی بر سر ایشان مرغ و پرندۀ نشسته است، و چون سکوت می‌فرمود آنها صحبت می‌کردند و هیچ‌گاه در محضرش ستیزه و بگومگو نمی‌کردند، هرکس صحبت می‌کرد گوش فرا می‌دادند تا تمام شود، اگر اصحاب از چیزی می‌خندیدند یا تعجب می‌کردند، پیامبر (ص) هم لبخند می‌زد و تعجب می‌فرمود، در مورد اشخاص غریب و نیازمند تحمل می‌فرمود هرچند درشت سخن می‌گفتند و گاه اتفاق می‌افتاد که اصحاب، شخص فقیر را می‌خواستند و نیازش را برمی‌آوردند تا مزاحم پیامبر (ص) نباشد، به مسلمانان می‌فرمود هرگاه می‌بینید نیازمندی نیازی دارد، حاجتش را برآورید و از او پذیرایی کنید، هرگز خواهان مدح و ستایش نبود مگر آنکه کسی می‌خواست به آن وسیله در صدد جبران چیزی باشد، سخن هیچ‌کس را قطع نمی‌کرد مگر آنکه از حد درگذرد - مثلاً غیبت کند - که در آن صورت او را نهی می‌کرد یا خود برمی‌خواست.

امام حسین (ع) گوید: پرسیدم سکوت آن حضرت چگونه بود؟ فرمود: سکوت رسول خدا شامل چهار مرحله بود حلم و حذر و تقریر و تفکر، تقریر آن حضرت بر این بود که به همگان به نسبت مساوی بنگرد و به‌طور مساوی مطالب ایشان را بشنود، تفکر او بیشتر در مورد امور پایدار و ناپایدار بود، حلم او با صبر و شکیبایی همراه بود و کمتر چیزی آن حضرت را خشمگین و دلگیر می‌ساخت، و حذر و مواظبت شدید او در چهار مورد بود، کار نیکو کردن که سر مشق دیگران باشد، و ترک کار ناپسند که عملاً از آن نهی فرموده باشد، و کوشش و اندیشیدن در اموری که کار امت را روبراه کند، و قیام در مواردی که خیر دنیا و آخرت امت را در بر داشته باشد.

۱. عبارت طبقات صحیح به نظر نرسید و با توجه به مکارم الاخلاق طبرسی و نهاية الارب نویری ترجمه شد. - م.

## بیان مهر و خاتم نبوت که میان شانه‌های پیامبر (ص) بود

عبیدالله بن موسی عبسی و فضل بن دُکَین از قول اسرائیل، از سماک نقل می‌کردند که می‌گفته است از جابر بن سَمُرَة شنیدم ضمن وصف پیامبر (ص) می‌گفت: «مهر نبوت را در شانه رسول خدا دیدم که به اندازه تخم کبوتری و همرنگ با بدن آن حضرت بود.<sup>۱</sup>

همین عبیدالله بن موسی از قول حسن بن صالح، از سماک، از جابر بن سَمُرَة نقل می‌کرد که می‌گفته است: «مهر نبوت را که در پشت رسول خدا بود دیدم که برجسته و مثل تخم کبوتر بود.

ابوداود سلیمان طیالسی از شُعْبَة، از سماک بن حرب، از جابر بن سَمُرَة نقل می‌کرد که می‌گفته است: «مهر نبوت را که بر پشت پیامبر (ص) بود دیدم به اندازه تخم مرغی بود.

ضحاک بن مَخْلَد از عَزْرَة بن ثابت، از عَبَّاء بن أَحْمَر، از ابورِئِثه<sup>۲</sup> نقل می‌کرد که می‌گفته است: «پیامبر (ص) به من فرمود: نزدیک بیا و به پشت من دست بکش. نزدیک شدم و به پشت ایشان دست کشیدم و انگشتان خود را بر مهر نبوت نهادم و آن را فشردم. گفتیم: مهر نبوت چه بود؟ گفت: مقداری موی جمع شده کنار دوش آن حضرت.

فضل بن دُکَین از زُهَیْر، از عُرْوَة بن عبدالله بن قُشَیر، از معاویه بن قُرَة، از پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است: «همراه گروهی از بنی مُرَیْنَه به حضور پیامبر (ص) آمدم و بیعت کردم، بندهای پیراهن پیامبر (ص) باز بود دست خود را وارد گریبان ایشان کردم و مهر نبوت را دست کشیدم.

احمد بن عبدالله بن یونس و خالد بن خداش از حماد بن زید، از عاصم احوول پسر عبدالله بن سرجس نقل می‌کنند که می‌گفته است: «به حضور پیامبر (ص) آمدم و میان یاران خود نشسته بودم، برگشتم پشت سر آن حضرت ایستادم دانست چه می‌خواهم، ردایش را از دوش انداخت، در قسمتی از کتف ایشان مهر نبوت را دیدم که به اندازه مشت جمع کرده بود و بر اطراف آن خالهایی چون زگیل و میخچه بود، آن‌گاه آمدم و روبروی پیامبر

۱. برای اطلاع از مجموعه نسبی روایات مربوط به مهر نبوت به زبان فارسی، رک: مقاله ارزنده دکتر ابوتراب نقیسی، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، تابستان ۱۳۵۴، ص ۲۱-۵-م.

۲. کتبه دو نفر از اصحاب رسول خداست، رک: ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۹۳-م.

ایستادم و گفتم: ای رسول خدا، خداوند تو را بیامرزاد، فرمود: و تو را. یکی از مردم به عاصم گفت: رسول خدا برای تو استغفار فرمود؟ گفت: آری برای شما هم استغفار می‌فرماید و این آیه را خواند: آمرزش بخواه برای گناه خودت و برای مردان و زنان مؤمن.<sup>۱</sup> احمد بن عبدالله بن یونس روایت فوق را به همین ترتیب که گفتیم آورده است، خالد بن خدش می‌گوید: عاصم گفت، مقابل پیامبر (ص) برگشتم و گفتم: ای رسول خدا لطفاً برای من استغفار فرماید، و فرمود: خداوندت بیامرزاد، بقیه مطالب را هر دو مشترکاً نقل کرده‌اند.

عنان بن مسلم و ابوالولید هشام طیالسی و سعد بن منصور همگی از عبیدالله بن ایاد بن لقیط، از پدرش ایاد، از ابورمته نقل می‌کنند که می‌گفته است: همراه پدرم پیش پیامبر (ص) رفتیم، پدرم به برجستگی بی‌که مثل غده میان کتف پیامبر (ص) بود نگاه کرد و گفت: من از پزشکان معروفم آیا اجازه می‌دهید آن را معالجه کنم؟ فرمود: همان کسی که آن را آفریده است پزشک آن است.

یعقوب بن اسحاق حَضْرَمِی از حَمَاد بن سَلَمَةَ، از عاصم، از ابورمته نقل می‌کند که می‌گفته است: به حضور پیامبر (ص) رسیدم و دیدم میان ایشان غده‌یی به اندازه پشگل شتر<sup>۲</sup> یا تخم کبوتر است، گفتم: ما خانواده‌یی طیب هستیم آیا اجازه می‌دهید آن را مداوا کنم؟ فرمود: نه کسی که آن را آفریده است در صورت لزوم مداوا هم خواهد کرد. قَبِیْصَةُ بن عُقْبَةَ از سُفْیَان، از ایاد بن لَقِیْط، از ابورمته نقل می‌کند که می‌گفته است: همراه پسر من به حضور پیامبر (ص) رسیدم فرمود: آیا پسر من را دوست می‌داری؟ گفتم: آری. فرمود: به شرط آنکه او در محبت تو از حق منحرف نشود و تو هم همچنان. و در این هنگام پیامبر (ص) به طرفی برگشت و متوجه شدم که غده‌یی به اندازه سیبی در کتف آن حضرت است، گفتم: ای رسول خدا من بیماران را معالجه می‌کنم، اجازه فرمای آن را بشکافم و معالجه کنم، فرمود: پزشک آن همان کسی است که آن را آفریده است.

عبدالله بن جعفر رَقِی از عبیدالله بن عمرو، از عبدالملک بن عُمَیْر، از ایاد بن لَقِیْط، از ابورمته نقل می‌کند که می‌گفته است: همراه پسر من به حضور پیامبر (ص) رسیدم و گفتم: پسر جان این رسول خداست، همینکه پسر من آن حضرت را دید از ترس و هیبت بر خود

۱. بخشی از آیه ۱۹، سوره چهل و هفتم - محمد. - م.

۲. ملاحظه می‌فرمایید که در این تشبیه با همه بی‌ذوقی نوعی سادگی و بساطت عربی دیده می‌شود. - م.

لرزید، چون خواستم برگردم، گفتم: ای رسول خدا من مردی طبیب و از خاندان طبم و پدرم در دوره جاهلی از پزشکان مشهور بود، اجازه فرمای آنچه را میان شانه‌های شماست بشکافم که اگر غده چرکین باشد خداوند پیامبر خود را شفا دهد. فرمود: برای آن طبیبی غیر از خدا نیست. و آن به اندازه تخم کبوتر بود.

### صفت موی رسول خدا (ص)

وَ کَیِّعَ بِنِ جِرَاحِ از سفیان، از ابواسحاق، از براء نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) دارای موهای بلندی بود که به سر شانه‌هایش می‌رسید.

یحیی بن عباد و ابوالولید هشام طَبَّالِسی هر دو از شُعْبَةَ، از ابواسحاق نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* شنیدم براء رسول خدا (ص) را وصف می‌کرد و می‌گفت: بلندی مویش تا لاله‌های گوش بود.

عُبَیدالله بن موسی از اسرائیل، از ابواسحاق، از براء نقل می‌کند که می‌گفته است: \* هیچ‌کس از خلق خدا را در حُلّه سرخ زیباتر از رسول خدا (ص) ندیده‌ام زلف او تا نزدیک شانه‌هایش بود.

فضل بن دُکَیْن از شُرَیْک، از ابواسحاق، از براء نقل می‌کند که می‌گفته است: \* هرگز کسی را که موهایش را شانه کرده باشد در جامه سرخ، زیباتر از پیامبر (ص) ندیده‌ام، موهایش تا نزدیک دوش بود.

یزید بن هارون و سلیمان بن حرب از حریر بن حازم، از قتاده نقل می‌کردند که می‌گفته است: \* به انس بن مالک گفتم: موی پیامبر (ص) چگونه بود؟ گفت: موج‌دار بود نه صاف صاف و نه پیچیده، یزید بن هارون اضافه می‌کند که اندازه بلندی موهای رسول خدا میان گوش و دوش ایشان بود.

عاریم بن فضل از حَمَّاد بن سَلَمَةَ، از ثابت، از انس بن مالک نقل می‌کند: \* رسول خدا (ص) هیچ‌گاه موهایش را از گوشش بلندتر نمی‌گذاشت.

ابوداود سلیمان طَبَّالِسی و عمرو بن عاصم کلابی هر دو از هَمَّام، از قتاده، از انس بن مالک نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* رسول خدا زلف داشت، ابوداود می‌گفت بلندی آن تا شانه‌های پیامبر (ص) بود، و عمرو می‌گفت تا سر شانه‌هایش می‌رسید.

محمد بن مقاتل خراسانی از عبدالله بن مبارک، از مَعْمَر، از ثابت، از انس نقل می‌کرد که می‌گفته است: «بلندی موهای پیامبر (ص) تا نیمه گوش آن حضرت بود. فضل بن دُکَیْن از مَنَّاد، از حُمَید، از انس نقل می‌کند که می‌گفته است: «موهای پیامبر (ص) نه پیچیده و نه کاملاً صاف بود و بلندی آن تا نیمه گوش بود. عَفان بن مُسلم از حَماد بن سَلَمَة، از حُمَید، از انس نقل می‌کند: «بلندی موی رسول خدا هیچ‌گاه از گوش ایشان بیشتر نبود.

عَفان بن مسلم و ابوالولید هشام طیالسی و سعید بن منصور همگی از عبیدالله بن ایاد بن لقیط، از ابورمته نقل می‌کنند که می‌گفت: «تصور می‌کردم پیامبر (ص) شباهتی به انسانهای معمولی نخواهد داشت ولی چون او را دیدم انسانی عادی و دارای زلف بود. یَعْلَى و محمد پسران عبید طَنَافِسی از مُجَمَّع بن یحیی انصاری، از عبدالله بن عمران، از مردی از انصار، از علی (ع) نقل می‌کند که ضمن توصیف رسول خدا می‌فرموده است: «آن حضرت دارای زلف بوده است.

عبدالله بن مَسَلَمَة بن قَعْنَب از ابن ابوالزناد، از هشام بن عُرْوَة، از پدرش، از قول عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: «موی پیامبر (ص) از میزان معمولی بلندتر و از زلف کوتاه‌تر بود.

محمد بن مقاتل خراسانی از عبدالله بن مبارک و او از اسماعیل بن مسلم عبیدی، از متوکل ناجی نقل می‌کند: «پیامبر (ص) دارای زلف بود که لاله گوشهایش را می‌پوشاند. عبدالملک بن عُمَر و ابو غایر عَقْدی از ابراهیم بن نافع، از ابن ابی نُجَیح، از مجاهد، از ام‌هانی<sup>۱</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است: «در سر پیامبر (ص) چهار دسته موی بافته دیدم. فضل بن دُکَیْن از سُفیان بن عَیْنَة، از ابن ابونُجَیح، از مجاهد، از ام‌هانی نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) وقتی در فتح مکه به مکه آمد چهار دسته موی بافته بر سر داشت.

احمد بن ولید مکی از مسلم بن خالد، از ابن ابونُجَیح، از مجاهد، از ام‌هانی نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) را دیدم که چهار دسته موی بافته بر سر داشت. یحیی بن عباد بصری از ابراهیم بن سعد، از ابن شهاب، از عبیدالله بن عبدالله، از

۱. ام‌هانی، دختر جناب ابوطالب و خواهر پدر و مادری امیرالمؤمنین علی (ع)، رکن: ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۵، ص

ابن عباس نقل می‌کند: \* اهل کتاب موهای خود را آویخته می‌گذاشتند و مشرکان موهای خود را جمع می‌کردند و می‌بافتند، پیامبر (ص) تا هنگامی که در این مورد فرمانی نرسیده بود دوست می‌داشت مانند اهل کتاب موهایش آویخته باشد ولی بعد برعکس رفتار می‌فرمود.

سعید بن محمد ثقفی از احوص بن حکیم، از راشد بن سعد و از پدرش حکیم بن عمیر نقل می‌کند که هر دو می‌گفته‌اند: \* پیامبر (ص) دستور می‌فرمود موها را دسته دسته ببافند و از صاف فرو هشتن آن منع می‌فرمود و خود موهایش را می‌بافت.

مَعْن بن عیسی اشجعی و اسحاق بن عیسی از مالک بن انس، از زیاد بن سعد نقل می‌کردند که از ابن شهاب شنیده است: \* رسول خدا مدتی موهای جلو سر خود را به‌طور آزاد فرو هشته می‌گذاشت و سپس آنها را دسته دسته می‌بافت.

فضل بن دُکین و عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از سماک، نقل می‌کردند که از جابر بن سَمْرَةَ شنیده است: \* پیامبر (ص) دارای موهای انبوه در سر و ریش خود بود، عبیدالله این روایت را به صورت اینکه موهای ریش آن حضرت پر پشت و انبوه بود، آورده است.

ابو ضَمْرَةَ انس بن عیاض لُثی از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند: \* حسن پسر محمد بن حنفیه از جابر بن عبدالله در مورد چگونگی غسل پیامبر (ص) سؤال کرده است. جابر گفته است، پیامبر (ص) سه مشت آب بر سر خود می‌ریخت. حسن گفته است، موهای من انبوه است، و جابر به او گفته، ای برادرزاده موی سر رسول خدا (ص) از موی سر تو بیشتر و خوشبوتر بود - بیشتر به آن عطر مالیده شده بود.

سعید بن منصور از اسماعیل بن عیاش، از عبدالعزیز بن عبیدالله نقل می‌کند که می‌گفته است: \* وَهَب بن کیسان را دیدم که محل رستنگاه موی پیشانی خود را در سجده بر زمین می‌نهد، گفتم: ای ابو نَعِیم تمام پیشانی خود را بر زمین بگذار، گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم که می‌گفت دیدم رسول خدا (ص) رستنگاه موی پیشانی خود را بر زمین می‌نهد.

عفان بن مسلم از حَمَّاد بن سلمه، از حَمَید نقل می‌کند که از انس در مورد موی پیامبر (ص) سؤال کردند، گفت: \* مویی شبیه‌تر از موی قتاده به موی پیامبر (ص) ندیده‌ام و قتاده خوشحال شد.

سلیمان بن حرب از سلیمان بن مغیره، از ثابت، از انس نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) را

در حالی دیدم که سلمانی سرش را می تراشید و اصحاب آن حضرت را احاطه کرده بودند و می خواستند موهای پیامبر در دستهای ایشان فرو ریزد.

### موهای سپید رسول خدا (ص)

اسماعیل بن ابراهیم اسدی و یزید بن هارون و ابو ضمره انس بن عیاض لثی و معاذ بن معاذ عنبّری و محمد بن عبدالله انصاری همگی از قول حمید طویل نقل می کردند که می گفت: \* از انس بن مالک پرسیدند آیا رسول خدا (ص) خضاب می کرد؟ گفت: خداوند او را با موی سپید معیوب نکرده بود و چندان موی سپید نداشت که نیاز به خضاب بستن داشته باشد. اسماعیل و یزید در این روایت اضافه می کردند که فقط چند تار موی سپید در جلو ریش پیامبر (ص) وجود داشت. همچنین حمید و یزید با دست خود به جلو ریش خود اشاره می کردند، و معاذ در این روایت افزوده است که شمار تارهای موی سپید پیامبر (ص) به بیست نمی رسید.

موسی بن داود از زهیر، از حمید طویل، نقل می کرد: \* از انس بن مالک پرسیده شد آیا رسول خدا (ص) خضاب می بست؟ گفت: شمار موهای سپیدش کمتر از آن بود که نیازی به خضاب داشته باشد، موهای سپید ریش آن حضرت به بیست نمی رسید. زهیر می گوید، مردی که طرف راست حمید ایستاده بود گفت: شمار آنها هفده تار بود و دستش را بر چانه اش نهاد.

عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از ثابت نقل می کند: \* به انس گفته شد آیا موهای رسول خدا (ص) سپید شده بود؟ گفت: خداوند او را با موهای سپید معیوب نکرده بود در تمام سر و ریش او غیر از هفده یا هیجده موی سپید وجود نداشت.

سلیمان بن حرب و عارم بن فضل از حماد بن زید، از ثابت بنانی نقل می کنند که می گفته است: \* از انس در مورد خضاب رسول خدا (ص) پرسیدند، گفت: رسول خدا چندان موی سپید نداشت که نیازی به خضاب داشته باشد، سلیمان ضمن این حدیث می گوید: مجموعاً چند تار موی سپید در ریش پیامبر وجود داشت که اگر می خواستی می توانستی بشماری، عارم هم فقط با تفاوت الفاظ همین را می گوید.

انس بن عیاض از ربیع بن ابو عبدالرحمن نقل می کند که از انس بن مالک شنیده که

می گفته است: \* پیامبر (ص) رحلت فرمود در حالی که در سر و ریش او بیست تار موی سپید هم نبوده است.

فضل بن دُکین و عفان بن مسلم و عمرو بن عاصم کلابی، همگی از همام بن یحیی، از قتادة نقل می کنند که می گفته است: \* از انس بن مالک پرسیدم آیا رسول خدا (ص) خضاب می بست؟ گفت: موهای سپید پیامبر (ص) آن اندازه نبود مقدار کمی در دو شقیقه اش بود.

حجاج بن نُضیر از محمد بن عمرو، از محمد بن سیرین نقل می کند: \* از انس بن مالک پرسیدم آیا پیامبر (ص) خضاب می بست؟ گفت: نه موهای سپید آن حضرت آن قدر نبود ولی ابوبکر خضاب می بست، ابن سیرین می گوید، از آن روز خضاب بستم.

محمد بن مقاتل از عبدالله بن مبارک، از مثنی بن سعید، از قتادة، از انس نقل می کند که می گفته است: \* پیامبر (ص) هیچ گاه خضاب نفرمود، که سپیدی موی آن حضرت در جلو ریش و اندکی در چانه بود و چند تاری پراکنده در سر که دیده نمی شد، مثنی ضمن این روایت می گفته است و مقداری در شقیقه ها.

محمد بن صباح از اسماعیل بن زکریاء، از عاصم، از ابن سیرین نقل می کند که می گفته است: \* از انس بن مالک پرسیدم آیا رسول خدا خضاب می بست؟ گفت: نه سپیدی مویش در حدی که خضاب لازم داشته باشد نرسید، در ریش ایشان چند تار موی کوتاه سپید بود. عارم بن فضل از حماد بن سلمة، از قول سماک بن حرب می گوید: \* از جابر بن سمره سؤال شد آیا موهای رسول خدا سپید شد؟ گفت: در سر و ریش رسول خدا (ص) موی سپیدی نبود جز چند تار مویی در فرق سرش که آن هم هرگاه روغن می مالید دیده نمی شد و زیر روغن پوشیده می شد.

ابوداود سلیمان طیالسی از شعبه، از سماک نقل می کند: \* از جابر بن سمره در مورد موهای سپید پیامبر (ص) سؤال شد، گفت: هرگاه روغن بر سر خود می مالید دیده نمی شد و هرگاه روغن نروده بود آشکار می شد.

عبیدالله بن موسی و فضل بن دُکین از اسرائیل، از سماک بن حرب نقل می کردند از جابر بن سمره شنیده که می گفته است: \* مقدار کمی از موهای جلو سر و ریش رسول خدا (ص) سپید شده بود و هرگاه روغن و شانه می زد دیده نمی شد و هرگاه ژولیده موی بود دیده می شد.



وکیع بن جراح از سفیان، از ایوب سختیانی از یوسف بن طلق بن حبیب نقل می‌کند \* روزی سلمانی مشغول اصلاح موهای سبیل رسول خدا بود، موی سپیدی در ریش ایشان دید و خواست آن را بزند پیامبر (ص) دستش را گرفتند و فرمودند، هر کس در اسلام مویی سپید کند روز قیامت آن موی سپید برای او پرتوی خواهد بود.

عمرو بن هیثم و یحیی بن حلیف بن عقبه، از هشام دستوائی، از قتاده نقل می‌کردند که می‌گفته است: \* از سعید بن مسیب پرسیدم آیا رسول خدا خضاب می‌بست؟ گفت: موهای ایشان به آن اندازه سپید نشده بود.

فضل بن ذکین از ابوالأخوص، از اشعث بن سلیم نقل می‌کرد که می‌گفته است: \* شنیدم پیرمردی از بنی کنانه می‌گفت: رسول خدا (ص) را در بازار ذوالمجاز دیدم که موهای پیچیده داشت و تمام موهای سر و ریش او کاملاً سیاه بود.

محمد بن عمر واقدی از بکیر بن مسمار، از زیاد آزادکرده سعد نقل می‌کرد: \* از سعد بن ابی وقاص پرسیدم آیا رسول خدا خضاب می‌بست؟ گفت: نه و اهمی هم به آن کار نداشت که مقدار کمی موی سپید در چانه و جلو سر ایشان بود که اگر می‌خواستم بشمرم می‌توانستم.

واقدی از عمر بن عقبه بن ابوعایشه اسلمی، از منذر بن جهم، از هیثم بن دهر اسلمی نقل می‌کرد که می‌گفت: \* موهای سپید پیامبر (ص) را دیدم در چانه و جلو سر قرار داشت دقت کردم و شمردم سی تا موی بود.

همچنین واقدی از فروة بن زبید، از بشیر آزادکرده مازنی‌ها نقل می‌کرد که می‌گفته است: \* از جابر بن عبدالله پرسیدم آیا رسول خدا (ص) خضاب می‌بست؟ گفت: نه سپیدی موی ایشان چنان نبود که نیاز به خضاب داشته باشد، چند مویی در چانه و جلو سر سپید بود که اگر می‌خواستیم بشمریم، می‌شمریم.

یزید بن هارون از جریر بن عثمان نقل می‌کرد: \* به عبدالله بن بشر گفته است آیا پیامبر (ص) پیرمرد و سپیدموی شده بود؟ و او گفته است: پیامبر (ص) از این جوان‌تر بود، آری چند تا موی سپید در ریش در قسمت چانه داشت.

فضل بن ذکین و حسن بن موسی اشیب و موسی بن داود همگی از قول زهیر بن معاویه، از ابواسحاق، از ابو جحیفه نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) را دیدم و این قسمت از چهره‌اش موهایش سپید بود و دست بر چانه خود نهاد، به ابو جحیفه گفتند: تو

در آن هنگام چکاره بودی؟ گفت: تیر می تراشیدم و به آن پَر می زدم.<sup>۱</sup>  
عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از ابواسحاق، از وَهَب سُوایی که همان ابو جَحِیْفَة است  
نقل می کند که می گفته است: \* پیامبر (ص) را دیدم و زیر لب پائینی ایشان به اندازه انگشتی  
که بر چانه نهند سپید بود.

فضل بن دُکین از شریک، از ابواسحاق، از ابو جَحِیْفَة نقل می کند که می گفته است  
\* پیامبر (ص) را دیدم در حالی که چانه آن حضرت موی سپید داشت.

مسلم بن ابراهیم از قاسم بن فضل نقل می کند که می گفته است: \* محمد بن علی  
— ظاهراً مقصود محمد بن حنفیه فرزند حضرت امیرالمؤمنین علی است — را دیدم، او میان  
افراد قبیله زُبَید به صَلَّت و موهای سپیدی که در چانه اش بود نگرست و گفت موهای سپید  
چانه رسول خدا هم این چنین بود، و صَلَّت از این موضوع سخت خوشحال شد.

یَعْلَبی بن عُیَید از حَجَّاج بن دینار بن محمد بن واسع نقل می کند: \* به پیامبر (ص)  
عرض شد: پیری و موی سپید زود به سراغ شما آمد، فرمود: آری سوره هود و نظایر آن مرا  
پیر کرد.<sup>۲</sup>

عثمان بن عُمر می گوید یونس از زهری، از ابوسَلَمَة نقل می کرد: \* به رسول خدا  
عرض شد، موی سپید در سر شما می بینیم، فرمود: چرا موهایم سپید نشود و حال آنکه سوره  
هود و سوره اذالشمس کورت را می خوانم.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدّیک از علی بن ابوعلی، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش  
نقل می کند که می فرمود: \* مردی به پیامبر (ص) عرض کرد، عمر من از شما بیشتر و شما  
بهرتر و نکوتر از من هستید چرا موهایتان سپید شده است؟ فرمود: سوره هود و نظایر آن و  
آنچه بر سر امتهای پیش از من آمده است موی مرا سپید کرد.

عبیدالله بن موسی از شیبان و اسرائیل، از ابواسحاق، از عِکْرَمَة، از ابن عباس نقل  
می کند: \* ابوبکر به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا می بینم که موهایت سپید شده است،  
فرمود: آری سوره هود و واقعه و مرسلات و عمّ و اذالشمس کورت مرا پیر کرد.

فضل بن دکین و عبدالوهاب بن عطاء هر دو از طَلْحَة بن عمرو، از عطاء نقل می کنند  
\* یکی از یاران پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا موهای شما زود سپید شد، فرمود: آری

۱. این شغل نمودار تعیین سن او هم هست که فاعداً نوجوانی بوده است. — م.

۲. در متن نام سوره هود نیامده است و آیه اول آن سوره ذکر شده است. — م.

سوره هود و نظایر آن موی مرا سپید کرد. عطاء می‌گوید: نظایر سوره هود سوره‌های قمر و مرسلات و تکویر است.

فضل بن دکین از مسعود بن سعد، از ابواسحاق، از عکرمه نقل می‌کند: \* به پیامبر (ص) گفته شد موهایتان چه زود سپید شد؟ فرمود: آری سوره هود و نظایر آن مرا پیر کرد.

عنان بن مسلم و اسحاق بن عیسی گفتند ابوالأخوص، از ابواسحاق، از عکرمه نقل می‌کرد: \* ابوبکر می‌گفته است از رسول خدا پرسیدم چه چیزی موهای شما را سپید کرد؟ فرمود: هود و واقعه و مرسلات و عم و اذالشمس کورت.

عبدالوهاب بن عطاء و سعید از قتاده نقل می‌کنند: \* به پیامبر (ص) گفته شد پیری و سپید شدن موی زود به سراغ شما آمد، فرمود: آری هود و نظایر آن مرا پیر کرد.

خالد بن خدش از عبدالله بن وهب، از ابوصخر نقل می‌کند که یزید رقاشی به او گفته است از انس بن مالک شنیدم می‌گفت: \* روزی ابوبکر و عمر نزدیک منبر نشسته بودند پیامبر (ص) از خانه یکی از همسران خود بیرون آمد و دست به ریش خود می‌کشید و آن را به طرف بالا گرفت و به آن نگاه فرمود. انس می‌گوید: ریش پیامبر (ص) بیشتر از سرش موی سپید داشت، چون پیامبر (ص) کنار آن دو رسید سلام داد، انس می‌گوید: ابوبکر مردی رفیق و عمر مرد سختی بود، ابوبکر گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد چه زود موهایت سپید شده است. پیامبر (ص) ریش خود را با دست به طرف بالا بلند فرمود و به آن دو نگریست در این موقع چشمان ابوبکر اشک آلود شد و پیامبر (ص) فرمود: آری سوره هود و نظایر آن موی مرا سپید کرد. ابوبکر گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، نظایر هود کدام سوره‌هاست؟ فرمود: الْوَاقِعَةُ، وَالْقَارِعَةُ، وَ سَأَلَ سَائِلٌ، وَ إِذَالشَّمْسُ كُوِّرَتْ. ابوصخر می‌گوید، چون این خبر را برای ابن قسیط نقل کردم، گفت: آری ای احمد همواره این حدیث را از استادان و مشایخ خود شنیده‌ام ولی چرا سوره، الْحَاقَّةُ مَا الْحَاقَّةُ را از قلم انداختی.

### بیان گفتار کسانی که گفته‌اند رسول خدا (ص) خضاب می‌بستد

عنان بن مسلم و مسلم بن ابراهیم و یونس بن محمد مودب همگی از سلام بن ابومطیع، از

عثمان بن عبدالله بن موهب نقل می‌کنند که می‌گفت: \* جمعی به خانه ام سلمه رفتیم، کیسه‌یی بیرون آورد که در آن مقداری موی پیامبر (ص) وجود داشت، که با حنا خضاب شده بود، عفان و یونس افزوده‌اند که با حنا و کتم رنگ شده بود.

فضل بن دکین از نُصَیْر بن أَبُو الْأَشْعَثِ، از ابن موهب نقل می‌کند: \* ام سلمه مقداری از موهای پیامبر (ص) را به او نشان داده و سرخ بوده است.

فضل بن دکین از مَعْقِل بن عبدالله، از عِکْرَمَة بن خالد نقل می‌کند که می‌گفته است: \* مقداری از موی پیامبر (ص) در جعبه‌یی پیش من است که با رنگ خضاب شده است.

فضل بن دکین و یحیی بن عباد از یونس بن ابواسحاق، از ابراهیم بن محمد بن سعد و از قول پدر یحیی بن عباد نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* زنگوله کوچک زرینی داشتیم که در آن چند تار موی پیامبر (ص) قرار داشت که با حنا و کتم رنگ شده بود و مردم آن را در آب فرو می‌بردند.<sup>۱</sup>

عبدالله بن نُمَیْر از عثمان بن حَكَمْ نقل می‌کرد که می‌گفته است: \* در خاندان ابو عبیده بن عبدالله بن زَمْعَة چند تار موی پیامبر (ص) را دیدم که با حنا رنگ شده بود.

حُجَیْب بن مُثَنِّی از لیث بن سعد، از خالد بن یزید، از سعید بن ابوهلال، از ربیعه بن ابوعبدالرحمن نقل می‌کند که می‌گفته است: \* چند تار موی رسول خدا (ص) را دیدم که سرخ بود از علت آن پرسیدم، گفتند: به واسطه استعمال عطر رنگین سرخ شده است.

محمد بن عبدالله انصاری و کَهِمَسْ نقل می‌کنند: \* به عبدالله بن بُرَیْده گفته شد، آیا رسول خدا (ص) خضاب می‌فرمود؟ گفت: آری.

جریر بن عبدالحمید از یزید بن زیاد، از ابوجعفر - ظاهراً یعنی حضرت امام محمد باقر - نقل می‌کند که می‌گفته است: \* موهای بناگوش رسول خدا (ص) سپید شده بود و با حنا و کتم خضاب می‌بست.

عفان بن مُسَلِم و ابوالولید هشام طیالسی و سعید بن منصور، از عبیدالله بن ایاد، از پدرش، از ابورمته نقل می‌کردند: \* ضمن توصیف رسول خدا (ص) می‌گفت: دارای زلف بودند و آثاری از رنگ حنا در آن دیده می‌شد.

عفان بن مُسَلِم از حمّاد بن سلمه، از عبیدالله بن عمر، از سعید بن ابوسعید مقبری، از

۱. در دلائل النبوه بیهقی آمده است، که بیماران برای استشفاء آن را وارد آبی می‌کرده‌اند و آب را می‌نوشیده‌اند. - م.

ابن جُرَیج نقل می‌کند: \* به ابن عمر گفته است: می‌بینم ریشت را رنگ می‌کنی. و او گفته است: خودم دیدم که پیامبر (ص) ریش خود را رنگ می‌کند.

هاشم بن قاسم کنانی از عاصم بن عمر، از عبدالله بن سعید مقبری، از عبید بن جریج نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پدرم به ابن عمر گفته است: می‌بینم که ریش خود را جز با رنگ زرد زعفرانی با چیز دیگری رنگ نمی‌کنی. گفت: آری دیدم که رسول خدا (ص) چنین می‌فرمود.

خالد بن خدش از عبدالله بن وهب، از عبدالله بن عمر، از نافع نقل می‌کند: \* ابن عمر ریش خود را با خلوق<sup>۱</sup> به رنگ زرد درمی‌آورد و می‌گفت رسول خدا (ص) هم چنان می‌کرده است.

سعید بن محمد ثقفی از احوص بن حکیم، از پدرش، از عبدالرحمن ثمالی نقل می‌کرده است: \* پیامبر (ص) ریش خود را با آب سدر رنگ می‌فرموده است و دستور می‌داده است برای اظهار مخالفت با عجمها، مسلمانان موهای خود را رنگ کنند.

### بیان مطالبی که

## پیامبر (ص) و اصحاب در مورد رنگ کردن موهای سپید گفته‌اند و کراهت خضاب بستن با رنگ سیاه

یزید بن هارون و عبدالله بن نمیر و محمد بن عبدالله انصاری از محمد بن عمرو، از ابوسلمه، از ابوهریره نقل می‌کردند که رسول خدا فرموده است: \* موهای سپید را رنگ کنید و خود را شبیه یهودیان و مسیحیان نسازید.

محمد بن کناسه اسدی و هشام بن عروه از عثمان بن عمرو، از پدرش، از زبیر نقل می‌کنند که پیامبر (ص) می‌فرموده است: \* موهای سپید خود را رنگ کنید و به یهودیان شبیه نباشید.

همچنین عبدالله بن نمیر از هشام بن عروه، از پدرش نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: \* موهای سپید را رنگ کنید و شبیه یهودیان مباشید.

۱. عطر و رنگی مرکب از چند ماده که به رنگهای مختلف تهیه می‌شده است. - م.

همین عبدالله بن نُمَیر از أَجَلَح، از عبدالله بن بُرَیدَة، از ابوالاسود دُؤلی، از ابوذرّ نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرموده است: \* بهترین رنگی که می‌توانید با آن موهای سپید را رنگ کنید حنا و کتم است.<sup>۱</sup>

یعقوب بن ابراهیم بن سعد از پدرش، از صالح بن کیسان، از ابن شهاب، از ابوسلمة بن عبدالرحمن، از ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرموده است: \* یهودیان و مسیحیان موهای سپید خود را رنگ نمی‌کنند و شما مخالف آنان رفتار کنید.<sup>۲</sup>

فضل بن دُکَین از یونس به اسحاق، از ابراهیم بن محمد بن سعد بن ابوقاص نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) سؤال فرمود: یهودیان در مورد موهای سپید خود چه می‌کنند؟ گفتند: رنگ نمی‌کنند. فرمود: مخالف آنها رفتار کنید و بهترین چیزی که با آن موهای سپید خود را می‌توانید رنگ کنید حنا و کتم است.

عبدالوهاب بن عطاء از سعید، از حماد، از ابراهیم، از اسود بن یزید نقل می‌کند: \* انصار به حضور رسول خدا آمدند و موهای سر و ریش ایشان سپید بود، دستور فرمود رنگ کنند و آنان رنگ کردند برخی زرد و برخی سرخ.

عبدالوهاب بن عطاء می‌گوید سعید از ابن ابی عَرُوبَة در مورد خضاب سؤال کرد، او از قتاده نقل کرد که پیامبر (ص) فرموده است: \* اگر ناچار می‌شوید که موهای خود را رنگ کنید با حنا و کتم خضاب کنید.

مُؤمِل بن اسماعیل از سفیان، از رُکَین بن رَبِیع، از قاسم بن حسان، از عمویش عبدالرحمن بن حَرْمَلَة، از عبدالله نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) تغییر دادن رنگ موهای سپید را خوش نمی‌داشت.

عنان بن مسلم و هاشم بن قاسم و احمد بن عبدالله بن یونس همگی از محمد بن طلحة، از حُمَید بن وَهَب قرشی، از قول پسران طاوس، از پدرشان، از عبدالله بن عباس نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* مردی از کنار پیامبر (ص) عبور کرد که موهای خود را حنا بسته بود، فرمود: این چه خوب است، آن‌گاه مرد دیگری گذشت که با حنا و کتم موهای خود را رنگ کرده بود، فرمود: این از آن بهتر است، سپس مرد دیگری عبور کرد که ریش خود را زرد کرده بود، فرمود: این از همه بهتر است.

۱. دو روایت دیگر هم فقط با اختلاف در اسناد به همین الفاظ آمده است که چون مکرر بود ترجمه نشد. - م.

۲. روایت دیگری هم از ابوهریره به همین الفاظ آمده است که ترجمه نشد. - م.

عبدالوهاب بن عطاء از ابن جریر، از ابن شهاب نقل می‌کند که پیامبر (ص) می‌فرمود: \* موهای سپید خود را رنگ کنید. ابن شهاب می‌گفته است بهترین رنگها در نظر من سیاه پررنگ است.

عمرو بن عاصم کلایی از همام، از مثنی بن صباح، از عمرو بن شعیب، از عمرو عاص نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) از خضاب بستن با رنگ سیاه نهی می‌فرموده است.

عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو، از عبدالکریم، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرموده است: \* در آخرالزمان قومی موهای خود را با رنگ سیاه همچون پر کبوتران سیاه رنگ می‌کنند آنان بوی بهشت را نخواهند بوید.

عبدالرحمن بن محمد محاربی از لیث، از عامر با سلسله اسناد خود نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: \* خداوند متعال روز قیامت به هرکس که با رنگ سیاه خضاب کند نخواهد نگرست.

کثیر بن هشام از ناهض بن سالم، از موسی بن دینار آزاد کرده ابوبکر، از مجاهد نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) مردی سیاه‌مو را دید که روز قبل او را سپیدموی دیده بود، فرمود: تو کیستی؟ گفت: فلان هستم. فرمود: نه که تو شیطانی.

عبدالوهاب بن عطاء از ابو محمد راشد حمانی، از قول مردی، از زهری نقل می‌کند که می‌گفته است: \* در تورات نوشته شده است هرکس ریش خود را سیاه کند از رحمت حق دور شده و ملعون است.

ابو اسامه و محمد بن عبید و اسحاق بن یوسف از زرق از عبدالملک بن ابوسلیمان نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* از عطاء در مورد خضاب کردن با وسمه پرسیدند، گفت: از چیزهایی است که مردم به تازگی آن را معمول ساخته‌اند، من گروهی از اصحاب پیامبر (ص) را دیده‌ام و هیچ‌یک را ندیده‌ام که با وسمه خضاب ببندد، بلکه فقط با حنا و کتم و همین رنگ زرد ریش خود را رنگ می‌کردند.

### بیان سخن کسانی که گفته‌اند پیامبر (ص) نوره کشیده‌اند

فضل بن دُکین و موسی بن داود از شریک، از لیث، و فضل از ابراهیم و موسی، از ابومعشر، از ابراهیم نقل کردند: \* پیامبر (ص) هرگاه نوره می‌کشید، عورت و پشت عورت خود را

شخصاً و با دست خود نوره می کشیدند.<sup>۱</sup>

عازم بن فضل و موسی بن داود از حماد بن زید، از ابوهاشم، از حبیب بن ابوثابت هم نقل می کردند: پیامبر (ص) نوره می کشیده اند.

عمر و بن عاصم کلایی و حفص بن عمر حَوْضی از همام، از قتاده نقل می کند که می گفته است: پیامبر (ص) و ابوبکر و عمر و عثمان نوره نکشیدند، عمرو بن عاصم گفته است، پیامبر (ص) و خلفاء و حفص بن عمر گفته است و حسن (ع) نوره نکشیدند.

عبدالوهاب بن عطاء از سعید، از قتاده نقل می کند: پیامبر (ص) و عمر و ابوبکر و عثمان نوره نکشیده اند.

همین عبدالوهاب از حَنْظَلَةَ، از نافع، از ابن عمر نقل می کند که پیامبر (ص) فرموده است: از امور فطری و پسندیده گرفتن ناخن و کوتاه کردن سبیل و زدودن موی زهار است.

## بیان خون گرفتن رسول خدا (ص)

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از حُمَید، از انس نقل می کند: پیامبر (ص) خون گرفت و ابوطیبیه از ایشان خون گرفت و پیامبر دستور فرمود دو صاع - معمولاً خرما یا جو - به او بپردازند و به مسلمانان دستور داد از مالیات او چیزی بکاهند.

خالد بن خدّاش و علی بن ثابت از وازع، از ابوسلمه، از جابر نقل می کردند که می گفت: روز هجدهم رمضان ابوطیبیه را که خون گیر بود دیدم، گفتم: کجا بودی؟ گفت: پیش رسول خدا بودم و از ایشان خون گرفتم.

مالک بن اسماعیل و سُریج بن نعمان و خالد بن خدّاش از ابوعوانه، از ابویشر جعفر بن ایاس، از سلیمان بن قیس، از جابر بن عبدالله نقل می کند: پیامبر (ص) ابوطیبیه را خواست و او از پیامبر خون گرفت، رسول خدا از او پرسید: چند صاع خراج می پردازی؟ گفت: سه صاع، مقرر فرمود یک صاع از خراج او کم شود.

ابوالجّواب بن أَحْوَص بن جّواب صَبّی و عمار بن زُرَیْق از محمد بن عبدالرحمن، از ابوالزبیر، از جابر بن عبدالله نقل می کند: ابوطیبیه از پیامبر (ص) خون گرفت و پیامبر فرمود:

۱. این روایت با همین الفاظ ولی اسناد مختلف سه مرتبه پیاپی آمده که فقط به ترجمه یکی قناعت شد. و چون پادشاهان و اشراف شخصاً این کار را انجام نمی داده اند، منظور بیان نواضع حضرت ختمی مرتبت است. - م.



مقدار خراجی که می‌پردازی چه اندازه است؟ گفت: چنین و چنان، پیامبر (ص) خراج از او برداشت و او را نهی هم نفرمود.

حُجَّین بن مُثَنِّی و عبدالعزیز بن ابوسلمة از حُمَید طویل، از انس بن مالک نقل می‌کنند که گفت: \* ابوطیبه که برده یکی از انصار بود از پیامبر (ص) خون گرفت، پیامبر (ص) دو صاع خوراکی به او بخشید و با خانواده‌اش صحبت فرمود که از مالیات او بکاهند و فرمود: خون گرفتن از بهترین داروهای شماست.

همان راوی با همان اسناد از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) خون گرفت و به ابوطیبه اجرت پرداخت فرمود، و اگر او مرد پلیدی می‌بود حتماً چیزی به او عطا نمی‌فرمود.

هاشم بن قاسم و شعبه از حکم، از مقسم، از ابن عباس نقل می‌کنند: \* پیامبر (ص) در حال روزه در حیاط خانه خود خون گرفتند.

نُصْر بن باب از داود، از عامر نقل می‌کند: \* برده‌یی از خاندان بنی بیاضة از پیامبر (ص) خون گرفت، پیامبر فرمود: چقدر مالیات می‌پردازی؟ گفت: این مقدار. دستور فرمود از خراج او کاسته شود ولی مزد جداگانه‌یی به او عنایت نفرمود.

همین راوی از حجاج، از حکم، از مقسم از ابن عباس نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) در حال روزه خون گرفت و مدتی ضعف کرد و از این رو خون گرفتن برای روزه‌دار مکروه شده است.

عُبَیدة بن حُمَید تیمی از عبدالملک بن عُمَیر، از حُصَین بن عُبَیة، از سَمُرَة بن جندب نقل می‌کند که می‌گفته است: \* در محضر رسول خدا بودم که خون‌گیری را خواست و او با شاخهای خون‌گیری از آن حضرت خون گرفت و شروع به خراش دادن پوست با لبه تیغ کرد. گوید، در این هنگام مردی عرب وارد شد و پیامبر را به آن حال دید و چون نمی‌دانست خون‌گیری چیست ترسید و گفت: ای رسول خدا چرا اجازه می‌دهی که این شخص پوست شما را پاره کند. پیامبر (ص) فرمود: این خون گرفتن است. گفت: چه فایده‌یی دارد؟ فرمود: بهترین چیزی است که مردم با آن معالجه می‌شوند.

موسی بن داود و ابن لهیعة از عمرو بن شُعَیب، از پدرش، از جدش نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) خون گرفت و مزد خون‌گیر را پرداخت فرمود.

یحیی بن اسحاق بجلی از وهب، از ابوطاووس، از پدرش، از ابن عباس نقل می‌کند

\* پیامبر (ص) خون گرفت و مزد خون‌گیر را بیشتر از اندازه معمولی عنایت کرد.

هاشم بن سعید بزاز از ابن لهیعه، از موسی بن عقبه، از بشر بن سعید و زید بن ثابت نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) در حیاط مسجد خون گرفت، این خبر از طریق محمد بن معاویه نیشابوری هم با همین اسناد نقل شده است.

حسن بن موسی اشیب از ثابت بن یزید، از هلال بن خیاب، از عکرمه، از ابن عباس نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) در ماه حرام به مناسبت یک لقمه که از گوسپند مسموم آن زن یهودی خیبری خورده بود خون گرفت، و همواره از اثر آن مسمومیت، بیمارگونه بود و شکایت می‌فرمود.

نصر بن باب از حجاج، از عطاء نقل می‌کند: \* رسول خدا (ص) در ماه حرام خون گرفت.

هاشم بن قاسم و ابوجعفر رازی و احمد بن عبدالله بن یونس از مندل، و هر دو از یزید بن ابوزیاد، از مقسم، از ابن عباس نقل می‌کنند: \* پیامبر (ص) در ماه حرام و در حالی که روزه بود خون گرفت.

یحیی بن اسحاق بجلی هم از ابن عباس روایت خون گرفتن رسول خدا در حالت روزه را نقل کرده است.

سعید بن سلیمان و عباد بن عوام از ابوالسوار سلمی، از ابوحاضر، از ابن عباس نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) در حال احرام - برای حج و عمره - خون گرفت، همین سعید با سلسله اسناد دیگری هم این روایت را نقل می‌کند.

حکم بن موسی و قاسم بن خارجه از یحیی بن حمزة، از نعمان بن منذر، از قول عطاء و مجاهد و طاووس، از ابن عباس نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) در حالت احرام برای تسکین درد خون گرفت و از ابن عباس پرسیدند آیا پیامبر (ص) در حال احرام به دندانهای خود مسواک می‌زد؟ گفت: آری.<sup>۱</sup>

اسود بن عامر و اسحاق بن عیسی از جریر بن حازم، از قتادة، از انس بن مالک نقل می‌کردند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) معمولاً سه شاخ خون می‌گرفت، دو شاخ از ناحیه پشت گردن و یک شاخ از پشت.

۱. علامه حلی، در مختصر النافع، چاپ اسدی، تهران، ۱۳۸۷ هجری، ص ۱۰۹، می‌گوید در مورد خون گرفتن و خاراندن بدن در احرام دو قول است و قول بهتر کراهت آن است. - م.

ابن قاسم از لَیث، از عَقْبِل، از ابن شهاب، از اسماعیل بن محمد بن سعد بن ابوقاص نقل می‌کند که: \* دستش را بر جلو سر و بالاتر از کاکل نهاد و گفت: پیامبر (ص) از اینجا خون می‌گرفت. عقیل می‌گوید: اشخاص متعددی برایم نقل کردند که پیامبر (ص) این خون گرفتن را مُغِیْثَة (فریادرس) می‌نامید.

عبدالله بن صالح بن مسلم عَجَلِی و عبدالرحمن بن ثابت بن ثُوْبَان از پدرش، از ابو هِزَّان، از عبدالرحمن بن خالد بن ولید نقل می‌کند: \* او از فرق سر و میان دو کتف خود خون می‌گرفت، به او گفتند: ای امیر این چگونه خون گرفتنی است؟ گفت: پیامبر (ص) این چنین خون می‌گرفت و می‌فرمود: این خونها از هر کسی گرفته شود هیچ‌گونه زبانی به او ندارد بلکه مایهٔ مداوا و بهبود اوست.

عفان بن مسلم و عبدالوارث بن سعید و عبدالعزیز بن صُهَیْب از حسن بصری نقل می‌کردند: \* پیامبر (ص) معمولاً دو شاخ خون از پی گردن و یک شاخ از پشت می‌گرفت و می‌فرمود شمارهٔ شاخها فرد باشد نه زوج، و عفان بن مسلم با اسناد خود از قتاده هم همین مطلب را نقل می‌کرد.

سعید بن محمد ثَقَفِیُّ از أَحْوَص بن حکیم، از خالد بن معدان و راشد بن سعد از جَبِیْر بن نُفَیْر نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) از وسط سر خود خون می‌گرفت، هاشم بن قاسم نقل می‌کند که پیامبر (ص) از وسط سر خود خون می‌گرفت، همو نقل می‌کند که پیامبر (ص) این نوع خون گرفتن را مُنْقِذ (رهایی بخش) می‌نامید.

هاشم بن قاسم از لَیث، از حجاج بن عبدالله جَمَیْرِی، از بُکَیْر بن أَشْجَ نقل می‌کند که می‌گفته است: \* به من خبر رسیده است که اَقْرَع بن حابِش به حضور پیامبر رسید و آن حضرت مشغول خون گرفتن از پشت سر خود بود، اقرع گفت: چرا از سر خود خون می‌گیرید؟ فرمود: در این کار شفای درد سر و درد دندان و حواس پرتی و بیماری است، می‌گوید، شک دارم که آیا جنون و دیوانگی را هم فرمود یا نه.

عُمَر بن حفص از مالک بن دینار، از حسن بصری نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) از سر خود خون می‌گرفت و به اصحاب خود دستور می‌فرمود از سر خود خون بگیرند.

همین عمر بن حفص از ابان، از انس نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: \* خون گرفتن از سر مُغِیْثَة است و جبرئیل در آن هنگام که از خوراک مسموم آن زن یهودی خورده بودم مرا به آن دستور داد.

عبدالوهاب بن عطاء از سعید، از قتادة، از انس بن مالک نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «بهترین چیزی که با آن خود را مداوا می‌کنید خون گرفتن و به کار بردن قُسط دریایی است.<sup>۱</sup>

هاشم بن قاسم از سلام بن سلم طویل، از زید عمی، از یزید رقاشی، از انس بن مالک نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: «در شب معراج به هیچ گروهی از فرشتگان نگذشتم مگر اینکه گفتند ای محمد (ص) امت خود را فرمان به خون گرفتن بده.

عبدالوهاب بن عطاء هم از ربیع بن صبیح، از عمرو بن سعید نقل می‌کند که او سلسله اسناد خود را به پیامبر (ص) می‌رسانده که می‌فرموده است: «به هر فرشته و در هر نقطه از ملا اعلی که می‌گذشتم مرا به گرفتن خون فرمان می‌دادند.

هاشم بن قاسم و سلام بن سلم از زید عمی، از معاویه بن قره، از معقل بن یسار نقل می‌کند: «رسول خدا فرمود خون گرفتن در سه‌شنبه‌یی که هفدهم ماه باشد دواي دردهای تمام سال است.

سعید بن سلیمان از هباج بن بسطام، از عبّسه بن عبدالرحمن، از محمد بن زادن، از ام‌سعد<sup>۲</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است: «شنیدم رسول خدا دستور می‌فرمود خونهایی را که می‌گیرند دفن کنند.

محمد بن مقاتل از عبدالله بن مبارک، از اوزاعی، از هارون بن رثاب نقل می‌کند: «پیامبر (ص) خون گرفت و به مردی دستور فرمود آن را دفن کند که سگ در جستجوی خوردن آن برنیاید.

هاشم بن قاسم از اسرائیل، از جابر، از ابو جعفر (ع) - مقصود حضرت امام باقر (ع) است - نقل می‌کند که می‌فرموده است: «خون گرفتن برای روزه‌دار از این جهت مکروه شده است که پیامبر (ص) در حال روزه خون گرفت و ضعف کرد. ابن‌سعد می‌گوید، در روایت لیث بن سعد از جعفر بن ربیعه، از عکرمه آمده است که در اثر این واقعه مردی منافق

۱. قُسط دریایی، دارویی گیاهی که انواع مختلف داشته است، هندی و دریایی و یونانی و عربی، هم نوع تلخ و هم نوع شیرین، مدر و کبدشوی و مفید برای کبسه صفر بوده است، برای اطلاع بیشتر، رکت: ابوبکر اخوینی، هدایة المصطبیین فی الطب، تصحیح دکتر جلال منبسی، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۴، ص ۲۵۹ و ۲۹۲، و بحث مفصل ملک‌الظفر در المعتمد فی الادویة المفردة، تصحیح مصطفی‌القاء، چاپ بیروت، ۱۹۷۵ میلادی، ص ۳۸۶ - م.

۲. هفت بانو از بانوان اصحاب دارای کبسه ام‌سعد هستند و تفهیدم مقصود کدام است، ولی ابن‌اثیر او را دختر زید بن ثابت یا همسر او دانسته است، رکت: اسدالغابه، ج ۵، ص ۵۸۶ - م.

شد و گرفتار شک و نفاق گردید.

همین هاشم با همین اسناد از ابو جعفر (ع) نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) کنجد می‌بویید - یا روغن کنجد در بینی خود می‌چکاند - و سر خود را با سدر می‌شست.

### بیان کوتاه کردن پیامبر (ص) موی پشت لب را

عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه نقل می‌کند که عبیدالله بن عمر، از سعید بن ابوسعید مقبری از ابن جریج نقل می‌کند: \* به ابن عمر گفتم می‌بینم موی پشت لب خود را کاملاً کوتاه می‌کنی. گفت: آری خودم دیدم که رسول خدا (ص) موی پشت لب را کاملاً کوتاه می‌فرمود.

فضل بن دکین از مندل، از عبدالرحمن زیاد، از قول مشایخ حدیث خود نقل می‌کردند: \* پیامبر (ص) اطراف سبیل خود را کوتاه می‌فرموده است.

سعید بن منصور از سفیان، از عبدالمجید بن سهیل، از عبیدالله بن عبدالله نقل می‌کند: \* مردی مجوسی به حضور رسول خدا آمد که سبیل خود را گذاشته و ریش خود را تراشیده بود، پیامبر فرمود: چه کسی به تو دستور داده است چنین کنی؟ گفت: خدای من. پیامبر فرمود: اما خدای من مرا فرمان داده است تا سبیل را بتراشم و ریشم را بگذارم.

## بیان لباس رسول خدا (ص) و آنچه دربارهٔ جامهٔ سپید نقل شده است

عازم بن فضل، حَمَّاد بن زید، اسحاق بن عیسی، حَمَّاد بن سَلَمَة همگی از ایوب بن اَبی السختیانی، از ابوقلابه، از سَمْرَة بن جُنْدَب نقل می‌کنند: ﴿پیامبر (ص) فرموده است: بر شما باد به پوشیدن جامهٔ سپید، زندگان شما آن را بپوشند و مردگان خود را در آن کفن کنید. حَمَّاد بن زید در حدیث خود افزوده است که جامهٔ سپید از بهترین لباسهای شماست.

فضل بن دُکین و مسعودی از حَكَم و حبیب بن ابی ثابت، همچنین سفیان ثوری از حبیب بن ابی ثابت، از میمون بن ابی شیب، از عمره بن جندب نقل می‌کنند: ﴿پیامبر (ص) فرمود: جامهٔ سپید بپوشید که پاکیزه‌تر و بهتر است و مردگان خود را در آن کفن کنید. همین دو راوی از ابن عباس هم نقل می‌کنند: ﴿پیامبر (ص) فرموده است: جامهٔ سپید بپوشید و مردگان خود را در آن کفن کنید.

فضل بن دُکین از ابوبکر هُدلی، از ابوقلابه نقل می‌کند: ﴿پیامبر (ص) فرموده است: از محبوب‌ترین جامه‌های شما در نظر خداوند جامهٔ سپید است، در آن نماز گزارید و مردگان خود را در آن کفن کنید.

### جامهٔ سرخ

عبدالله بن ثَمیر و یعلی بن عُبَید از أَجَلَح، از ابواسحاق، از براء نقل می‌کند که می‌گفته است: ﴿هیچ‌کس را در جامهٔ سرخ زیباتر از رسول خدا ندیده‌ام، درود و سلام خدا بر او باد.

ابوالولید هشام بن عبدالملک طَبَالِسی از شُعْبَة، از ابواسحاق نقل می کند که براء می گفته است: \* پیامبر (ص) را دیدم که حله سرخ پوشیده بود و هیچ چیز را زیباتر از آن حضرت ندیده ام.

و کَبِیع بن جراح و اسحاق بن یوسف آزرُق از سفیان، از عَوْن بن ابی جُحَیْفَة، از پدرش نقل می کردند که می گفته است: \* در وادی مکه به حضور پیامبر رسیدم، آن حضرت در خیمه بی سرخرنگ بود و چون از خیمه بیرون آمد جبهه بی سرخ بر تن داشت و حله بی سرخ خیمه بی سرخرنگ بود و گویی هم اکنون به سپیدی و درخشندگی ساقهای پایش می نگریم. بر دوش افکنده بود و گویی هم اکنون به سپیدی و درخشندگی ساقهای پایش می نگریم. عارم بن فضل و صَعِیق بن حزن از علی بن حَكَم، از مِثَال بن عمرو، از زَرَّ بن حَبِیْش اسدی نقل می کنند: \* مردی از قبیله مراد به نام صفوان بن عَسَال بن حضور رسول خدا رسید و پیامبر (ص) در آن هنگام حله بی سرخ بر تن داشت.

موسی بن اسماعیل و سعید بن سلیمان از حَنْص بن غِیَاث، از حَجَّاج، از ابوجعفر (ع)، از جابر بن عبدالله نقل می کنند: \* پیامبر (ص) روزهای عید قربان و عید فطر و جمعه ها حله و برد سرخرنگ خود را می پوشید.

فضل بن دُکَین و اَبُو الْأَحْوَص از اَشْعَث بن سُلَیْم، از قول پیرمردی، از کنانه نقل می کند که می گفته است: \* پیامبر (ص) را دیدم که دو برد سرخ پوشیده بود.

سُرَیج بن نعمان و هُشَیْم و حَجَّاج از ابوجعفر محمد بن علی (ع) نقل می کنند که می فرموده است: \* رسول خدا (ص) روزهای جمعه برد سرخ می پوشیدند و در دو عید

— فطر و قربان — عمامه سرخ می بستند.

### جامه زرد

و کَبِیع بن جراح و ابن ابی لَیْلَى از محمد بن عبدالرحمن بن سعد بن زُرَّارَة، از محمد بن عمرو بن شَرْحَبِیل، از قَیْس بن سعد بن عُبَادَة نقل می کند که می گفته است: \* پیامبر (ص) پیش ما آمد ابی فراهم کردیم که غسل فرمود، آن گاه ملافه بی که با وَرْس — دانه رنگی زرد — رنگ شده بود به حضورش بردیم که آن را بر خود پیچید و گویی هم اکنون اثر زردی وَرْس را روی چین و شکن شکم ایشان می بینم.

زید بن هارون و محمد بن عبدالله انصاری از هشام بن حسان، از بکر بن عبدالله

فرمود: باشد. پیامبر (ص) مدتی در مجلس نشست و پس از آنکه مراجعت کرد و به خانه رفت آن را از تن درآورد و تا کرد و برای آن مرد فرستاد. مردم به او گفتند: کار خوبی نکردی، پیامبر (ص) خود نیاز به آن جامه داشت که آن را پوشیده بود و تو که می‌دانستی پیامبر (ص) خواهش کسی را رد نمی‌فرماید چرا آن را مطالبه کردی؟ گفت: به خدا سوگو کند آن را نخواستم که پوشم بلکه خواستم به هنگام مرگ کفن من باشد. سهل گفته است روزی که مرد همان برد کفن او بود.

محمد بن عبید طَنَافِسی و عُبَیْدَةُ بن حُمَید و اسحاق بن یوسف اَزْرَق، همگی گفتند عبدالمملک بن ابوسلیمان، از عطاء بن ابوریاح، از عبدالله آزاد کرده اسماء<sup>۱</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است: \* اسماء جبهه‌بی از نوع طیلسان (جامه گشاد) بیرون آورد که لبه‌های آن به اندازه یک وجب دیادوزی شده بود از دیباهای خسروانی و گفت: این جبهه رسول خداست که آن را می‌پوشیده است و پس از رحلت آن حضرت پیش عایشه بود و چون عایشه درگذشت آن را برداشتم و ما آن را می‌شویم و آب را به بیماران دردمند خود می‌دهیم.

**عمر بن حبیب عَدَوی و شُعْبَةُ از حبیب بن ابی‌ثابت، از انس بن مالک نقل می‌کند**

\* پیامبر (ص) جامه پشمینه می‌پوشید.

اسحاق بن عیسی از جریر بن حازم، از حسن نقل می‌کرد: \* پیامبر (ص) شکر نه نرم برخاست و در میرط<sup>۲</sup> یکی از زندهای خود نماز گزارد، و مرط روپوشی از پشم و ملایم است و نه چندان درشت و خشن.

### جامه‌های سیاه و عمامه

وکیع بن جراح و عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از ابوالزبیر نقل می‌کنند: \* پیامبر (ص) وارد مکه شد در حالی که عمامه‌بی سیاه بر سر داشت.

وکیع از مساور وراق، از جعفر بن عمرو بن حریث، از پدرش نقل می‌کند



\* پیامبر (ص) برای مردم خطبه ایراد فرمود، در حالی که عمامهٔ سیاه بر سر داشت.  
وکیع از سفیان بن ابوالفضل، از حسن نقل می‌کند \* عمامهٔ رسول خدا (ص) سیاه بود.

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از سفیان، از قول کسی که از حسن بصری شنیده بود نقل می‌کرد \* رایت رسول خدا (ص) سیاه و موسوم به عقاب و عمامهٔ آن حضرت هم سیاه بود.

همین عتاب و عبدالله بن مبارک از ابن لهیعه، از بکر بن سواده، از یزید بن حبیب هم نقل می‌کنند \* پرچمها و رایات رسول خدا (ص) سیاه بود.

محمد بن معاویه نیشابوری و ابن لهیعه از بکر بن سواده، از صالح بن خیوان نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) در سجده عمامهٔ خود را از روی پیشانی خویش کنار می‌زد.

موسی بن داود از مندال، از ابن جریر، از عطاء نقل می‌کند \* رسول خدا (ص) در حالی که عمامه بر سر داشت وضو گرفت و آن‌گاه عمامه از سر برداشت و جلو سر را مسح کشید.

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از ابوشیبّه واسطی، از طریف بن شهاب، از حسن بصری نقل می‌کند \* پیامبر (ص) عمامه می‌بست و دنبالهٔ عمامه را میان دوش خود می‌آویخت.

محمد بن سلیم عبدی از دراوردی<sup>۱</sup>، از عبیدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کند \* رسول خدا (ص) هرگاه عمامه می‌بست، دنبالهٔ آن را میان دوش خود می‌آویخت.  
خالد بن خداش از عبدالله بن وهب، از ابوصخر، از ابن قسیط از عروة بن زبیر نقل می‌کند که می‌گفته است \* عمامه‌یی نشان‌دار به رسول خدا هدیه شد، نشان آن را کند و پوشید.

۱. دَرَّأوَرْد، نام دیگر داراب جرد است و هم گفته‌اند نام دهکده‌یی در خراسان است، رکن: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی، ص ۴۷. - م.

## پارچه‌های راه‌راه یمنی

عفان بن مسلم و ابوالولید هشام طیالسی و عمرو بن عاصم، همگی گویند همام بن یحیی، از قتاده نقل می‌کرد: «به انس بن مالک گفتم پیامبر (ص) چه لباسی را دوستر می‌داشت؟ گفت: پارچه‌های راه‌راه یمنی - جِبْرَة.<sup>۱</sup>

معن بن عیسی از محمد بن هلال نقل می‌کند که می‌گفت: «بر تن هشام بن عبدالملک برد پیامبر (ص) را دیدم که از نوع پارچه‌های یمنی و دارای دو حاشیه بود.

## جامهٔ سُندس و حریری که رسول خدا (ص) آن را پوشید و بعد پوشیدنش را ترک فرمود

اسحاق بن عیسی از حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جُدعان، از انس بن مالک نقل می‌کند: «پادشاه روم ردایی از سُندس<sup>۲</sup> به پیامبر (ص) هدیه کرد، رسول خدا آن را پوشید و گویی هم‌اکنون آستینهای آن در نظر من است که از بلندی به این سو و آن سو می‌شد. مردم گفتند: ای رسول خدا آیا این جامه از آسمان بر شما نازل شده است؟ پیامبر فرمود: از این تعجب می‌کنید؟ و حال آنکه سوگند به کسی که جان من در دست اوست دستمالی از دستمالهای سعد بن معاذ در بهشت بهتر از این است. آن‌گاه آن را پیش جعفر بن ابی طالب فرستاد و او آن را پوشید و پیامبر (ص) فرمود: آن را به تو نداده‌ام که بپوشی. گفت: چه کار کنم؟ فرمود: برای برادرت نجاشی بفرست.<sup>۳</sup>

هاشم بن قاسم از لیث بن سعد، از یزید بن ابی حبیب، از ابوالخیر، از عُقبَة بن عامر نقل می‌کند که می‌گفته است: «قبای حریری به رسول خدا (ص) هدیه شد که نخست آن را پوشید و در آن نماز گزارد سپس از پوشیدن آن منصرف شد و به شدت آن را بیرون آورد و

۱. برای اطلاع از خبره، رک: فرهنگ الیه مسلمانان، ص ۱۲۸-م.

۲. سُندس، به معنی حریر نرم و نازک، معرب است، سه مرتبه هم در کلام الله مجید آمده است. رک: حوالیقی، المعرب،

چاپ احمد محمد شاکر، افست تهران، ۱۹۲۶ میلادی، ص ۱۷۷-م.

۳. تعبیر برادر برای نجاشی بر مبنای اخوت اسلامی است. -م.

فرمود: برای پرهیزکاران شایسته نیست.

سلیمان بن داود هاشمی از ابراهیم بن سعد، از زهری، از عُرْوَة، از عایشه نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) در جامه‌یی که علامت‌دار بود نماز گزارد یک مرتبه در نماز به علامت‌های آن توجه فرمود و چون سلام داد، فرمود: این را برای ابوجهم بپسند که هم‌اکنون مرا در نماز به خود مشغول داشت و انبجانیّه او را برای من بیاورید.<sup>۱</sup>

معن بن عیسی از مالک بن انس، از علقمة بن ابوعلقمه، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* ابوجهم بن حذیفه به پیامبر (ص) جامه‌یی نشان‌دار هدیه کرد، پیامبر (ص) در آن نماز گزارد و چون نماز تمام شد، فرمود: این جامه را برای ابوجهم برگردانید زیرا من در نماز به علامت‌های آن نگرستم و نزدیک بود مرا به خود مشغول گرداند.

معن بن عیسی از مالک، از هشام بن عُرْوَة، از پدرش نقل می‌کند: \* رسول خدا جامه‌یی که نشان و علامت داشت پوشید و سپس آن را به ابوجهم بخشید و از او جامه انبجانیّه‌یی گرفت، او گفت: ای رسول خدا چرا چنین فرمودی؟ گفت: بین نماز توجه من به نشانه‌ها و علامت‌های آن افتاد.

## انواع جامه‌های رسول خدا و طول و عرض آن

معن بن عیسی و اسحاق بن سلیمان رازی از مالک بن انس، از اسحاق بن عبدالله بن ابوظلحة، از انس بن مالک نقل می‌کنند که می‌گفت: \* در خدمت پیامبر (ص) حرکت می‌کردم و بر تن آن حضرت بردی خشن بود، از بافته‌های نجران که حاشیه‌هایش خشن‌تر بود؛ در این هنگام عربی به حضور ایشان رسید و چنان آن برد را کشید که حاشیه آن روی گردن رسول خدا اثر گذاشت و گفت: ای محمد (ص) دستور بده از اموال الهی که پیش توست چیزی به من دهند. پیامبر (ص) به طرف او برگشت و لبخندی زد و دستور فرمود چیزی به او دهند.

۱. در مورد این کلمه دُزی در فرهنگ البه مسلمانان توضیح نداده بلکه اشتباه کرده است، رک: ص ۱۶۴، ولی مصححان نه‌ایه‌الارب معتقدند که پارچه‌های ساده شامی بوده که بسیار مناسب مقام هم هست، رک: نه‌ایه‌الارب، ج ۱۸، حاشیه ص ۲۸۷-م.

سعید بن منصور و خالد بن عبدالله از مسلم اعور، از انس بن مالک نقل می‌کنند  
\* پیراهن رسول خدا از پنبه و نسبتاً کوتاه و دارای آستین کوتاه بود.

محمد بن ربیعہ کلابی از موسیٰ مُعَلِّم، از بُدَیْل نقل می‌کند: \* طول آستین جامه رسول  
خدا تا مچ دست بود.

عبدالعزیز بن عبدالله اُوَیسی از ابن لهیعة، از ابوالأسود، از عُرْوَة بن زبیر نقل می‌کند  
\* طول ردای پیامبر (ص) چهار ذراع - حدود دو متر - و عرض آن دو ذراع و یک و جب  
بود.

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از ابن لهیعة، از محمد بن عبدالرحمن بن نوفل، از  
عروة بن زبیر نقل می‌کند: \* جامه پیامبر (ص) که به هنگام ملاقات با نمایندگان می‌پوشید،  
همچنین ردای حَضْرَمی ایشان چهار ذراع طول و دو ذراع و یک و جب عرض داشت.  
گوید، این ردا پیش خلفاست و کهنه شده است و آن را آسترکشی کرده و روزهای قربان و  
فطر می‌پوشند.

عثمان بن سعید بن مَرَّة آزاد کرده سعید بن العاص و حسن بصری از مسلم، از مجاهد،  
از ابن عباس نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) پیراهنی آستین کوتاه و نسبتاً کوتاه  
می‌پوشید.

یزید بن هارون از اسرائیل بن یونس، از عَبْدِ الْأَعْلَى ثَعْلَبی، از عبدالرحمن بن ابولیلی  
نقل می‌کند که می‌گفته است: \* همراه عمر بودم ضمن صحبت گفت: پیامبر (ص) را دیدم که  
جبه شامی آستین تنگی بر تن داشت.

## چگونگی ازار پیامبر (ص)<sup>۱</sup>

خالد بن خدّاش از عبدالله بن وهب، از ابن لهیعة، از یزید بن ابوحبیب نقل می‌کند که  
\* رسول خدا (ص) ازار خویش را از سمت جلو آزاد می‌گذاشت که بیشتر آویخته باشد و از  
طرف پشت آن را بالاتر می‌کشید.

ابوضمّرة انس بن عیاض لثیثی از محمد بن ابویحیی آزاد کرده سلمی‌ها، از عِکْرَمَة

۱. در مورد معانی مختلف ازار که گاه به معنی چادر و گاه به معنی لنگ و روپوش و... است، رکن: فرهنگ البسه

آزاد کرده ابن عباس نقل می کند که می گفته است: \* ابن عباس هنگامی که ازار می پوشید، جلو آن را چندان آویخته و بلند قرار می داد که حاشیه اش به پشت پایش می خورد ولی از پشت آن را بلندتر می کرد - در واقع، یعنی پشت ازار کوتاه تر از جلو آن بود. گوید، گفتم: چرا چنین ازار می پوشی؟ گفت: پیامبر (ص) را دیدم که چنین ازار می پوشید.

سعید بن منصور از عبدالعزیز بن محمد، از محمد بن ابویحیی، از قول مردی، از ابن عباس نقل می کند که می گفته است: \* دیدم ازار پیامبر (ص) زیر ناف آن حضر است به طوری که ناف ایشان دیده می شد و حال آنکه ازار عمر بالای ناف بود.

### فناعت رسول خدا (ص) در مورد لباس و آنچه به هنگام لباس پوشیدن می فرمود

خَلَّاد بن یحیی مکی از سفیان ثوری، از ربیع، از یزید بن ابان، از انس بن مالک نقل می کند: \* پیامبر (ص) جامه را چندان می پوشید و آن قدر فناعت می فرمود که گاهی کناره جامه آن حضرت مانند جامه های روغن فروشان می نمود - توجه دارید که حتماً مقصود کهنگی و فرسودگی جامه است نه کثیفی و آلودگی آن.

عمر بن حفص عبدی هم از یزید بن ابان رَقَاشی، از انس بن مالک روایت می کند: \* پیامبر (ص) جامه را چندان می پوشید که از فرسودگی به جامه روغن فروشان یا زیتون فروشان شبیه می شد.

فضل بن دکین و زُهَیْر از عُرْوَة بن عبدالله بن قُشَیْر، از معاویه بن قُرَّة، از پدرش نقل می کند که می گفته است: \* به حضور پیامبر (ص) رسیدم و همراه گروهی از قبیله مُرَیْنَه بودم، با پیامبر (ص) بیعت کردم بندهای یقه پیراهن ایشان گشوده بود و من دست خود را داخل گریبان رسول خدا کردم و مهر نبوت را دست کشیدم، عُرْوَة در دنباله این خبر می گوید: هرگز ندیدم در زمستان یا گرمای تابستان یقه پیراهن معاویه بن قره و پسرش بسته باشد و هیچگاه بند یقه را نمی بستند.

عبدالوهاب بن عطاء عجلی از سعید بن ایاس جُرَیْری، از ابونضرة، از ابوسعید خُدَری نقل می کرد که می گفته است: \* پیامبر (ص) هرگاه جامه نومی پوشید، چه پیراهن چه ازار و چه عمامه، عرض می کرد: پروردگارا تو را سپاس که آن را به من ارزانی داشتی و به من

پوشانیدی، خدایا من از تو خیر آن را مسألت می‌کنم و اینکه به بهترین وجه استفاده شود و به تو از بدی آن پناه می‌برم.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از ابن ابولثله، از عیسی، از عبدالرحمن بن ابولیلی نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) هرگاه جامه می‌پوشید، خود چنین می‌گفت و می‌فرمود: هر کس که جامه می‌پوشد بگوید سپاس خداوندی را که به من جامه پوشاند که برهنگی و عورت خود را پوشانم و در زندگی به آن آراسته‌گردم.

محمد بن مقاتل از عبدالله بن مبارک، از موسی بن عبیده، از ایاس بن سلمه، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص)، عثمان بن عفان را به مکه گسیل فرمود، ابان بن سعید او را پناه داد و پشت سر خود سوار و وارد مکه کرد. ابان به عثمان گفت: ای پسرعمو تو را سخت فروتن می‌بینم، ازار خودت را مانند ازار قوم پوش و آن را تا روی پاهای خود بیاویز. عثمان گفت: پیامبر ما چنین ازار می‌پوشد که تا نیمه ساقهای اوست. گفت: بر کعبه طواف کن. عثمان گفت: ماکاری را تا پیامبر مان انجام ندهد انجام نمی‌دهیم و چون او انجام داد پیروی می‌کنیم.

محمد بن عبدالله انصاری و ابو عمرو بن العلاء از ایاس بن جعفر حنفی نقل می‌کنند: \* رسول خدا (ص) دستمالی داشت که هرگاه وضو می‌گرفت آن را به دست و چهره می‌مالید.

عمرو بن عاصم کلابی از همام بن یحیی، از قتاده، از محمد بن سیرین نقل می‌کرد: \* پیامبر (ص) حله یا جامه‌یی را به بهای بیست و نه نایه خرید.

فضل بن دکین از همام، از قتاده، از علی بن زید، از اسحاق بن عبدالله بن حارث بن نوفل نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) حله‌یی را به بیست و هفت وقیه خرید.

فضل بن دکین از عبدالسلام بن حرب، از موسی حارثی نقل می‌کند که در روزگار بنی‌امیه می‌گفته است: \* چون طیلسان را برای پیامبر (ص) وصف کردند، فرمود: این جامه‌یی است که از عهده شکر آن نمی‌توان برآمد.

فضل بن دکین از حسن بن صالح، از اسماعیل نقل می‌کند که می‌گفته است: \* بُرد رسول خدا (ص) که همان ردای ایشان هم بود فقط یک دینار ارزش داشت.

## نماز گزاردن رسول خدا (ص) در یک جامه و پوشیدن آن

وکیع بن جراح و موسی بن داود از شریک بن عبدالله بن عبیدالله، از عکرمة، از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته: \* پیامبر (ص) را دیده‌ام که فقط در یک جامه نماز می‌گزارد و در حال نماز با اطراف آن خود را از گرمی و سردی زمین محفوظ می‌داشته است.

ابو ضمرة انس بن عیاض لثی از حمید طویل، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: \* آخرین نمازی که رسول خدا (ص) همراه مردم و پشت سر ابوبکر گزارد در یک جامه بود که آن را به خود پیچیده بود.<sup>۱</sup>

فضل بن دکن از مندل، از حمید، از انس نقل می‌کند: \* رسول خدا (ص) در طول بیماری پیش از مرگ خود در حالی که نشسته و جامه‌ی را به خود پیچیده بود نماز گزارد. مطرف بن عبدالله و عبدالرحمن بن ابوالموال از موسی بن ابراهیم بن ابوریعة، از پدرش نقل می‌کردند که می‌گفته است: \* پیش انس بن مالک بودیم برخاست و در حالی که فقط یک جامه داشت نماز گزارد، گفتیم: آیا فقط در یک جامه نماز می‌گزارد و ردای خود را نمی‌پوشد؟ گفت: آری رسول خدا (ص) را دیدم که چنین نماز می‌گزارد.

موسی بن داود از عبدالعزیز بن ابوسلمه، از حمید طویل، از انس، از ام‌الفضل<sup>۲</sup> نقل می‌کند که می‌گفت: \* پیامبر (ص) در طول بیماری پیش از مرگ خود در خانه خویش با ما نماز گزارد در حالی که فقط یک جامه به خود پیچیده بود، این نماز مغرب بود و پیامبر (ص) سوره والمرسلات را قرائت فرمود و دیگر تا به هنگام مرگ نماز جماعت نگزارد.

عبیدالله بن موسی و هشام بن عروة از پدرش، از عمر بن ابوسلمه نقل می‌کنند: \* پیامبر (ص) فقط در یک جامه که از دو طرف به خود پیچیده بود نماز گزارد.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدیک از ضحاک بن عثمان، از هشام بن عروة، از پدرش، از عمر بن ابوسلمه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) را در خانه‌اش دیدم که فقط

۱. توجه دارید که موضوع نماز گزاردن حضرت ختمی مرتبت پشت سر ابوبکر مورد قبول ما شیعیان نیست. - م.

۲. مقصود لبابه دختر حارث و همسر عباس عموی پیامبر (ص) است و خواهر میمونه همسر رسول خدا (ص)، رکن:

اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۳۹. - م.

در یک جامه که آن را به خود پیچیده بود نماز گزاردند. همین روایت از طریق انس بن عیاض هم از عمر بن ابوسلمه نقل شده است.<sup>۱</sup>

عبدالله بن جعفر رقی از عبیدالله بن عمرو، از ابن عقیل نقل می‌کند: \* به جابر بن عبدالله گفتیم همان‌طور که دیده‌ای رسول خدا (ص) نماز می‌گزارد نماز بگزار، ملحفه‌ای برداشت و از زیر پستان خود آن را بست و گفت: دیدم که رسول خدا (ص) چنین عمل می‌فرمود.

فضل بن دکین از ابراهیم بن اسماعیل بن مُجَمَّع، از ابوالزبیر نقل می‌کرد که: \* دیده است جابر بن عبدالله فقط در یک جامه که به خود پیچیده است نماز می‌گزارد و جابر به او گفته است در خانه پیامبر (ص) بودم و دیدم که آن حضرت در یک جامه که به خود پیچیده است نماز می‌گزارد.<sup>۲</sup>

خالد بن خدش از عبدالله بن وهب، از عمرو، از ابوزبیر نقل می‌کند که می‌گفته است: \* جابر بن عبدالله را دیدم که فقط یک جامه به خود پیچیده و نماز می‌گزارد و حال آنکه دیگر لباسهای او کنارش بود، ابوزبیر گفته است، جابر خود پیامبر (ص) را دیده است که چنین نماز می‌گزارده است.

یزید بن هارون از یزید بن عیاض بن یزید بن جَعْدَبَة، از زید بن حسن، از جابر بن عبدالله نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) فقط در ازاری که بر تن داشته است نماز گزارده و جامه دیگری بر تن آن حضرت نبوده است.

احمد بن عبدالله بن یونس از یعلی بن حارث محاربی، از غیلان بن جامع، از ایاس بن سلمه، از قول یکی از پسران عمار بن یسار<sup>۳</sup>، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) در نماز بر ما امامت فرمود در حالی که فقط یک جامه - یک ملحفه - بر خود پیچیده بود.

سلیمان بن عبدالرحمن دمشقی از حسن بن یحیی خُشَنی و زید بن واقد از بُسر بن

۱. عمر بن ابوسلمه، متولد سال دوم هجرت در حبشه، و درگذشته ۸۳ هجری در مدینه، ربیب پیامبر (ص) است، در جنگ جمل در رکاب امیرالمؤمنین علی (ع) بود. - م.

۲. روایت دیگری هم آمده بود که چون مکرر بود ترجمه نشد. - م.

۳. در هر دو نسخه - چاپ ادوارد ساخو و احسان عباس - به همین صورت است، آیا عمار بن یاسر صحیح نیست؟ در اسدالغابه و میزان الاعتدال و جامع الرواة عمار بن یسار را ندیدم. - م.



عبدالله خضر می، از ابوادریس خولانی، از ابودرداء نقل می کند: \* پیامبر (ص) بیرون آمد و فقط یک جامه بر تن داشت که از دو طرف به خود پیچیده بود و نماز گزارد، و چون نماز ایشان تمام شد، عمر حرفهایی زد از جمله گفت مثل اینکه با جنابت می شود نماز گزارد.

هاشم بن قاسم از محمد بن طلحة، از اعمش، از ابوسفیان، از جابر بن عبدالله، از ابوسعید خدری نقل می کند که می گفته است: \* در خانه رسول خدا به حضورش رفتم در حالی که یک جامه به خود پیچیده بود نماز می گزارد.

هاشم بن قاسم و لیث از یزید بن ابوحیب، از سُوید بن قیس، از معاویه بن حُدیج، از معاویه بن ابوسفیان نقل می کند که: \* از خواهر خود ام حبیبه همسر رسول خدا (ص) پرسیده است: آیا پیامبر (ص) در جامه‌یی که به هنگام جماع بر تن داشته است نماز می گزارد؟ و او گفته است: در صورتی که در آن اثری از نجاست دیده نمی شد آری.

### رختخواب و فرش رسول خدا (ص)

وکیع بن جراح و عبدالله بن نُمَیر از هشام بن عروه، از پدرش، از عایشه نقل می کنند که می گفته است: \* تشک پیامبر چرمی انباشته از لیف خرما بود.

هاشم بن قاسم از ابومعشر، از حارثه بن محمد بن عبدالرحمن بن ابوالرجال نقل می کند که می گفته است: \* همراه قاسم بن محمد پیش مادر بزرگم عَمْرَة دختر عبدالرحمن رفتیم، گفت: عایشه برایم نقل کرد که پیامبر (ص) اجازه فرمود عمر بن خطاب به حضورش برسد، و رسول خدا دراز کشیده و میان ایشان و زمین فقط حصیری بود که بر پهلوئی ایشان اثر گذاشته بود و زیر سر آن حضرت متکایی از چرم بود که از لیف خرما انباشته شده بود و از بالا سر آن حضرت هم چند مشک خالی باد کرده آویخته بود.

سعید بن سلیمان از عَبَاد بن عَبَاد مَهَلَبی، از مُجَالِد، از شُعْبی، از مسروق، از عایشه روایت می کند که می گفته است: \* بانویی از انصار به خانه من آمد و رختخواب پیامبر (ص) را که یک عبای تا شده بود دید رفت و تشکی انباشته از پشم فرستاد، چون رسول خدا پیش من آمد فرمود: این چیست؟ گفتم: ای رسول خدا فلان بانوی انصاری پیش من آمد رختخواب شما را دید، رفت و این را فرستاد. فرمود: این را برگردان، من برنگردانم که خوش می داشتم در خانه‌ام باشد، سه مرتبه تکرار فرمود و گفت: ای عایشه اگر می خواستم

خداوند کوههایی از طلا و نقره در اختیارم قرار می داد.

عُمَر بن حَفْص از ام شَیْب، از عایشه نقل می کند: \* معمولاً عبّایی را دولایه پهن می کردم، شبی پیامبر (ص) آمد و من آن عبا را چهارلایه پهن کرده بودم چون پیامبر دراز کشید فرمود: ای عایشه امشب رختخواب من چه تغییری کرده است که چون هر شب نیست. گفتم: آن را چهارلایه کرده ام. فرمود: به حال اول برگردان.

عُفان بن مسلم، ابان بن یزید عطار، یحیی بن ابی کثیر از عمران بن حطان نقل می کردند: \* عایشه گفته است هر چیزی که در خانه پیامبر (ص) نقش و نگار یا شکل صلیب داشت وسیله آن حضرت تغییر شکل داده و محو می شد.

وکیع بن جراح از اسرائیل، از سماک، از جابر بن سَمُرَة نقل می کند که می گفته است: \* وارد خانه پیامبر (ص) شدم و دیدم که به وساده‌یی تکیه داده است - وساده‌یی زیر سر دارد.

ابوغسان مالک بن اسماعیل نهدی و عمر بن زیاد هلالی از اسود بن قیس، از جنذب بن سفیان نقل می کردند که می گفته است: \* شاخه خرمابنی به بدن پیامبر (ص) گیر کرد و انگشت ایشان را برید و زخمی کرد، فرمود: چیزی نیست انگشتی زخمی و خون آلود و در راه خدا اندک است. گوید، پیامبر (ص) را به خانه بردند و روی تختی که رویه اش حصیری بود بستری کردند و زیر سر ایشان بالشی که از لیف خرما انباشته بود نهادند، عمر به حضور آمد و چون حصیر بر پهلوی رسول خدا اثر گذاشته بود آن را دید و گریست. پیامبر فرمود: چه چیزی تو را به گریه واداشته است؟ گفت: ای رسول خدا، خسرو و قیصر را به یاد آوردم که بر تختهای زرین می نشینند و لباس سندس و استبرق می پوشند. پیامبر (ص) فرمود: آیا خوشنود نیستید که برای شما آخرت و برای ایشان دنیا باشد؟ گوید، در خانه چند مشک خالی پر باد بود، عمر گفت: اگر صلاح بدانید دستور دهید اینها را بیرون ببرند. فرمود: نه، اینها از اسباب و اثاثیه همین خانه است.

عمر و بن عاصم کلابی و ابوالأشهب می گویند از حسن بصری شنیده اند که می گفته است: \* عُمَر بن خطاب به حضور پیامبر (ص) آمد و دید که آن حضرت روی حصیری یا روی تختی دراز کشیده اند و حصیر بر پهلوی ایشان اثر گذاشته است، گوید، چند مشک باد کرده هم در خانه بود، عمر گریست. پیامبر فرمود: چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ گفت: تو پیامبر خدایی و حال آنکه خسرو و قیصر بر تختهای زرین هستند. فرمود: ای عمر آیا

خوشنود نیستی که دنیا برای ایشان و آخرت برای ما باشد.

عبدالوهاب بن عطاء فضل بن دکین هر دو از طلحة بن عمرو، از عطاء نقل می‌کردند که می‌گفته است: «روزی عمر به حضور رسول خدا آمد پیامبر (ص) روی پوستی دراز کشیده بود، فضل بن دکین در حدیث خود افزوده است پوستی که انباشته از لیف خرما بود و عبدالوهاب افزوده است که در خانه چند مشک باد کرده هم بود، عمر گریست، فرمود: چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ گفت: از آن می‌گیرم که خسرو در خز و ابریشم و حریر و دیبا زندگی می‌کند و قیصر هم همچنان است و تو که برگزیده و بهترین خلق خدایی چنین زندگی داری که می‌بینم. فرمود: ای عمر گریه مکن که اگر بخواهم کوهها برای من طلا شود، می‌شود اگر دنیا در نظر خداوند به اندازهٔ بال مگسی ارزش می‌داشت به هیچ کافر چیزی از آن عطا نمی‌فرمود.

یحیی بن عباد و هاشم بن قاسم گویند مسعودی<sup>۱</sup> از عمر بن مروة، از ابراهیم، از علقمة، از عبدالله بن مسعود نقل می‌کرد که می‌گفت: «پیامبر (ص) روی حصیری خوابید و حصیر روی پوست ایشان اثر گذاشت، و چون بیدار شد، من شروع به دست کشیدن به محل نشان حصیر کردم و گفتم: چه می‌شود اگر به ما اجازه فرمایی که روی این حصیر چیزی بگسترانیم تا از تأثیر آن محفوظ بمانی؟ پیامبر (ص) فرمود: مرا با دنیا چه کار است، مثل من و دنیا چون سواری است که زیر درختی سایه‌یی می‌گیرد و سپس به سرعت حرکت می‌کند و درخت را رها می‌کند.

مَعْن بن عیسی و مالک از ابونضر آزاد کرده عمر بن عبیدالله نقل می‌کنند که می‌گفته است: «عمر بن خطاب به حضور پیامبر (ص) آمد و آن حضرت روی گلیم یا حصیری خفته بود که بر بدنش اثر و نشانه انداخته بود.

موسی بن داود از ابن لهیعة، از یزید بن ابوحبیب، از سنان بن سعد، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: «رسول خدا (ص) را در خانهٔ ابوطلحه دیدم که روی گلیمی نماز می‌گزارد.

هاشم بن قاسم از عبدالعزیز بن ابوسلمة، از اسحاق بن عبد بن ابوطلحة، از انس بن

۱. ابن مسعودی که تاکنون مکرر از او حدیث نقل شده است، عبدالرحمن بن عبدالله مسعودی از اعقاب مسعود هذلی کوفی و از بزرگان محدثان و درگذشته ۱۶۰ هجری است، و نباید او را با مسعودی مورخ بزرگ و مؤلف مروج الذهب درگذشته ۳۴۶ هجری اشتباه کرد، رک: ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل شماره ۴۹۰۷، ص ۵۷۴. م.

مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: ﴿ پیامبر (ص) را در خانهٔ ام‌سلیم با ما بر روی حصیری که از کهنگی تغییر رنگ داده بود نماز گزارد، گوید قسمتی از آن را با آب شستند و رسول خدا بر آن سجده فرمود.

محمد بن ربیعۃ کلابی از یونس بن حارث ثقفی، از ابو‌عون، از پدرش، از مُغیره بن شُعْبَة نقل می‌کند: ﴿ پیامبر (ص) پوستی داشت و دوست می‌داشت پوست دباغی شده‌یی داشته باشد تا بر آن نماز گزارد.

محمد بن مقاتل از عبدالله بن مبارک، از قیس بن ربیع، از عثمان ثقفی، از ابولیلی کندی، از جریر یا ابوجریر نقل می‌کند که می‌گفته است: ﴿ به حضور پیامبر رسیدم و مشغول ایراد خطبه بود دست بر جایی که نشسته بود گذاشتم و متوجه شدم زیرانداز آن حضرت پوست بز است.

هاشم بن قاسم از ابومعشر، از سعید مقبری نقل می‌کند که می‌گفته است: ﴿ پیامبر (ص) حصیری داشت که روزها روی آن می‌نشست و شبها در گوشه‌یی از مسجد پهن می‌کرد و بر آن نماز می‌گزارد.

عفان بن مسلم و وَهَّیب از موسی بن عقبه نقل می‌کردند که می‌گفته است از ابونضر شنیدم از بُسر بن سعید، از زید بن ثابت نقل می‌کرد: ﴿ پیامبر (ص) آلونکی از حصیر برای خود در مسجد ترتیب داده بود و شبها در آن نماز می‌گزارد، گروهی آن‌جا جمع شدند، شبی صدای نماز خواندن پیامبر (ص) را شنیدند پنداشتند که خفته است، یکی از مردم سرفه کرد تا اگر پیامبر بیدار است بیرون آید و آن حضرت بیرون آمد و فرمود: این چه کاری است که می‌بینم همواره انجام می‌دهید، می‌ترسم نماز و عبادت شبانه بر شما واجب شود و اگر واجب گردد آن را چنان‌که باید برپا نخواهید داشت. ای مردم در خانهٔ خود نماز بگزارید، بهترین نماز مستحبی نمازی است که آدمی در خانه بگزارد، غیر از نمازهای واجب و فریضه که در مسجد برتر است.

### سجاده‌یی که رسول خدا (ص) بر آن نماز می‌گزارد

عفان بن مسلم از ثابت بن یزید، از عاصم أَحول، از ابوقلابه نقل می‌کند که می‌گفته است: ﴿ به خانهٔ ام‌سلمه رفتم و از دختر پسرش که نامش ام‌کلثوم بود از محل نماز گزاردن رسول خدا

پرسیدم، جایی را به من نشان داد که سجاده‌یی در آن بود، خواستم آن را بررسی کنم و جمع کنم، و گفتم: پیامبر (ص) بر سجاده نماز می‌گزارد.

یحیی بن عباد از حماد بن سلمه، از اَلْثَدَقِ بن قَیْس، از ذَکْوَان، از عایشه نقل می‌کند  
\* پیامبر (ص) روی سجاده نماز می‌گزارد.

عُبَیْدَةُ بن حُمَیْدِ تَیْمِیُّ از سلیمان اعمش، از ثابت بن عبید، از قاسم بن محمد بن ابوبکر نقل می‌کرد که می‌گفته است \* عایشه می‌گفت، پیامبر (ص) به من فرمود: دست دراز کن و سجاده مرا از مسجد بردار به من بده، گفتم: در حال حیض هستم، فرمود: دست تو در حال حیض نیست.

محمد بن سابق از زائده، از اسماعیل سُدی، از عبدالله بَهِی، از عایشه نقل می‌کند  
\* رسول خدا (ص) در مسجد بود به کنیزی فرمود سجاده را به من بده، گفتم: او حیض است، فرمود: حیض او در دست او نیست. عایشه می‌گوید: پیامبر (ص) می‌خواست که سجاده را برایش بگسترانیم تا بر آن نماز گزارد.

محمد بن صباح و هُشَیْم از ابن ابولیلی، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) به عایشه فرمود: دست دراز کن و سجاده مرا از مسجد بده، گفتم: من در حال حیض هستم، فرمود: حیض تو در دست تو نیست.<sup>۱</sup>

سعید بن سلیمان و شریک از ابواسحاق از بَهِی، از ابن عمر نقل می‌کند \* پیامبر (ص) روی سجاده نماز می‌گزارد.

هاشم بن قاسم از شعبه و سعید بن سلیمان از عباد بن عوام و همگی از شیبانی، از عبدالله بن شَدَّاد، از میمونه دختر حارث همسر رسول خدا (ص) نقل می‌کنند \* آن حضرت روی سجاده نماز می‌گزارد.

۱. مکرر تاکنون گفته‌ام که این‌گونه روایات بدون بررسی دقیق و اظهارنظری فقیهای معظم نمی‌تواند ملاک عمل قرار بگیرد، علمای شیعه عبور از مسجدالحرام و مسجدالنبی و نهادن و برداشتن چیزی را از آنها برای زن حیض جایز نمی‌دانند، رک: مختصرالنافع، چاپ اسدی، تهران، ۱۳۸۷، ص ۳۴ و به رسائل عملیه، و به هر حال مسأله مورد تأمل است. - م.

## انگشتر زرین رسول خدا (ص)

یزید بن هارون و فضل بن دکین و عفان بن مسلم و عبدالله بن مسلمة بن قعنب و خالد بن مخلد بجلی و مسلم بن ابراهیم و هاشم بن قاسم و خالد بن خداش و ضحاک بن مخلد شیبانی و عبدالوهاب بن عطاء عجلی همگی از ابن عمر نقل می‌کنند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) انگشتری زرین تهیه فرمود که در دست راست می‌کرد و نگین آن به طرف کف دست بود، مردم هم انگشترهای طلا ساختند، این بود که پیامبر (ص) بر منبر نشست و آن را از انگشت بیرون آورد و فرمود: من این انگشتر را در دست می‌کردم و نگین آن را به طرف کف دستم قرار می‌دادم، آن‌گاه آن را به سوی پرت کرد و فرمود: سوگند به خدا دیگر هرگز آن را در دست نمی‌کنم. و چون رسول خدا (ص) انگشتر زرین را کنار انداخت مردم هم انگشترهای زرین خود را کنار گذاشتند.

فضل بن دکین از محمد بن شریک، از عمرو بن دینار، از طاووس، همچنین عارم بن فضل از حماد بن زید، از ایوب نقل می‌کند که می‌گفته است از طاووس شنیدم که می‌گفت: «پیامبر (ص) انگشتری زرین تهیه فرمود، روزی ضمن خطبه خواندن نگاهی به آن افکند و فرمود: نگاهی از آن اوست و نگاهی از شما، و انگشتری را بیرون آورد و کناری انداخت، و فرمود: هرگز آن را به دست نخواهم کرد.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس و خالد بن مخلد هر دو از سلیمان بن بلال، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کنند که می‌فرموده است: «رسول خدا (ص) در انگشت دست چپ خود انگشتری زرین می‌فرمود، مردم جمع شده و به انگشتر نگاه می‌کردند، پیامبر (ص) دست راست خود را روی انگشت دست چپش که انگشتر در آن بود نهاد و چون به خانه برگشت آن را کنار انداخت.

حجاج بن محمد از شعبه، از قتاده، از نصر بن انس، از بشیر بن نهیک، از ابوهریره نقل می‌کند: «پیامبر (ص) از به کار بردن انگشتر زرین نهی فرموده است.

## انگشتر سیمین رسول خدا (ص)

محمد بن عبدالله انصاری و عبدالوهاب بن عطاء عجللی از سعید بن ابوعروبه، از قتاده، از انس بن مالک، و یزید بن هارون و هاشم بن قاسم از شعبه، از قتاده، از انس نقل می‌کردند: \* پیامبر (ص) برای قیصر یا رومیها نامه‌ی مرقوم داشت و آن را مهر فرمود، گفته شد که نامه شما در صورتی که ممهور نباشد خوانده نمی‌شود، پیامبر (ص) انگشتر نقره‌ی که بر آن محمد رسول الله نقل شده بود تهیه فرمود، انس بن مالک می‌گوید، گویی هم اکنون به سپیدی آن انگشتر که در دست رسول خدا می‌درخشید می‌نگرم.

یزید بن هارون و محمد بن عبدالله انصاری و عبدالوهاب بن عطاء عجللی از حمید طویل و عفان بن مسلم و حماد بن سلمه و ثابت نقل می‌کنند: \* از انس بن مالک سؤال شده است آیا رسول خدا (ص) انگشتر داشت؟ گفت: آری. شبی نماز عشا را دیرتر خواند چنان‌که نزدیک نیمه‌شب بود و چون نماز گزارد چهره خود را به جانب ما برگرداند و فرمود: مردم نماز عشای خود را گزارده و خوابیده‌اند و شما همچنین نماز می‌گزارید، منتظر چه بودید. انس می‌گوید: گویی هم اکنون برق انگشتر را در دست آن حضرت می‌بینم، انس در این هنگام دست چپ خود را بلند کرد.

عمرو بن عاصم کلابی و همام از ابان بن ابوعبّاش، از انس بن مالک نقل می‌کنند: \* رسول خدا (ص) انگشتری برای خود ساخت که تمام آن نقره بود و فرمود: هیچ‌کس چنین انگشتری برای خود نسازد.

احمد بن عبدالله بن یونس و موسی بن داود از زهیر، از حمید طویل، از انس بن مالک نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* انگشتر پیامبر (ص) تمام نقره و نگین سر خود بود، زهیر می‌گوید: از حمید پرسیدم نگین آن چگونه بود؟ گفت: نمی‌دانم چگونه بوده است.

عبدالله بن وهب بصری و عثمان بن عمر از یونس بن یزید، از زهیری، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) انگشتری تمام نقره داشت که نگین آن حبشی بود. عثمان بن عمر می‌گوید، نقش آن محمد رسول الله بوده است.

سلیمان بن داود هاشمی و موسی بن داود ضبی می‌گفتند ابراهیم بن سعد از ابن شهاب، از انس نقل می‌کرد که می‌گفته است: \* در دست پیامبر (ص) انگشتری از نقره دیده است، و

فقط یک روز، چون مردم هم انگشتریهایی از نقره ساختند و به دست کردند و پیامبر (ص) انگشتر خود را بیرون آورد و مردم هم انگشترهای خود را بیرون آوردند.  
 عبدالله بن نُمَیر از عبیدالله بن عُمَر، از نافع، از ابن عمر نقل می کند که می گفته است  
 «پیامبر (ص) انگشتری از نقره گرفت و در دست ایشان بود و پس از آن حضرت، در دست ابوبکر و عمر و عثمان بود و از دست عثمان در چاه آریس افتاد، و نقش آن محمد رسول الله بود.»

فضل بن دکین و ابن عیینة از ایوب بن موسی، از نافع، از ابن عمر نقل می کنند  
 «پیامبر (ص) انگشتری از نقره گرفت که بر آن محمد رسول الله نقش بسته بود و نگین آن را به طرف کف دست خود قرار می داد.»

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر، از محمد بن علی و عطاء نقل می کرد که  
 می گفته اند: «انگشتری رسول خدا (ص) از نقره و نقش آن محمد رسول الله بود.»

فضل بن دکین از سفیان، از منصور، از ابراهیم نقل می کرد که می گفته است: «انگشتر رسول خدا (ص) از نقره و نقش آن محمد رسول الله بوده است.»

ابوبکر بن عبدالله بن ابی اویس از قول جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می کند که  
 فرموده است: «رسول خدا (ص) انگشتر زرین خود را کنار انداخت و انگشتری سیمین برای خود تهیه و در دست چپ خویش فرمود.»

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از عیسی بن ابوعبزة، از عامر نقل می کند که می گفته  
 است: «انگشتری رسول خدا (ص) از نقره بوده است.»

### انگشتری نقره نشان رسول خدا (ص)

جَریر بن عبدالحمید رازی از مُغیرة، از فَرَقْد، از ابراهیم نقل می کند که می گفته است  
 «انگشتر پیامبر (ص) آهن نقره نشان بوده است.»

فضل بن دُکَین و موسی بن داود از محمد بن راشد، از مکحول نقل می کنند: «انگشتر پیامبر آهن نقره نشان و نگین آن برجسته بوده است.»

فضل بن دُکَین از اسحاق، از سعید نقل می کند که می گفته است: «خالد بن سعید به حضور پیامبر آمد و انگشتری در دست داشت، پیامبر (ص) فرمود: این چیست که در دست



داری؟ گفت: انگشتری است که تهیه کرده‌ام، فرمود: بده ببینم. خالد انگشتر را داد، جنس آن آهن و دارای روکش نقره بود. پیامبر فرمود: نقش نگین آن چیست؟ گفت: محمد رسول الله. گوید، پیامبر (ص) آن انگشتر را برای خود گرفت و همان انگشتر در دست ایشان بود.

احمد بن محمد ازرقی مکی از عمرو بن یحیی بن سعید قرشی، از جدش نقل می‌کرد: \* عمرو بن سعید بن عاص هنگام مراجعت از حبشه به حضور پیامبر (ص) آمد، فرمود: این چیست که در انگشت داری؟ گفت: حلقه‌یی است. فرمود: نقش آن چیست؟ گفت: محمد رسول الله. گوید، پیامبر (ص) آن را برای خود گرفت و تا هنگام رحلت همان در دست رسول خدا بود، سپس تا هنگام مرگ ابوبکر در دست او بود و آن‌گاه تا هنگام مرگ عمر در دست او بود و بعد در اختیار عثمان قرار گرفت، و هنگامی که دستور داده بود چاهی برای اهل مدینه به نام چاه اریس حفر کنند و خود بر لبه چاه نشسته بود آن انگشتر در چاه افتاد، و آنچه جستجو کردند نیافتندش. گوید، عثمان عادت داشت که آن انگشتر را زیاد از دست خود بیرون می‌آورد و دوباره به دست می‌کرد.

### نقش انگشتر پیامبر (ص)

عبدالله بن ادریس اودی از هشام، از ابن سیرین نقل می‌کند: \* نقش انگشتری رسول خدا (ص) «بسم الله محمد رسول الله» بود.

محمد بن عبدالله انصاری و پدرم از ثمامة، از انس بن مالک نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* نقش نگین انگشتر - مهر - رسول خدا (ص) محمد رسول الله و در سه سطر بوده است محمد (ص) یک سطر، رسول سطر دوم و الله سطر سوم.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از عبدالعزیز بن صهیب، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) برای خود انگشتری ساخت و فرمود انگشتری ساختم و بر آن چیزی نقش کردیم و هیچ‌کس نباید چیزی بر آن نقش کند - ظاهراً با توجه به روایت بعد منظور این است که نباید کسی بر انگشتر خود آنچه بر انگشتر من نقش است نقش کند.

محمد بن عبدالله انصاری و عبدالوهاب بن عطاء عجلی هر دو از ابن جریر، از حسن

بن مسلم، از طاووس<sup>۱</sup> نقل می‌کنند \* قریش به پیامبر (ص) گفتند در آن جا و مقصودشان ایران بود نامه‌های بدون مهر را نمی‌پذیرند و این موضوع پیامبر (ص) را بر آن واداشت که برای خود انگشتر و مهری بسازد و نقش آن محمد رسول الله بود و فرمود: هیچ کس بر انگشتر خود نقش انگشتر مرا نقش نکند.

ابو عاصم ضحاک بن مُخَلَّد شیبانی از سعید بن ابوعروبه، از قتادة، از انس نقل می‌کند \* نقش انگشتر پیامبر (ص) محمد رسول الله بود.

شَبَابَة بن سَوَّار از مبارک، از حسن نقل می‌کند \* پیامبر (ص) فرمود: من برای خود انگشتری انتخاب کرده‌ام هیچ کس مانند آن بر انگشتر خود نقش نکند. گوید، نقش آن محمد رسول الله بود.

اسماعیل بن ابراهیم اسدی از حجاج بن ابوعثمان نقل می‌کند \* از حسن بصری در مورد کسی که بر انگشترش نامی از نامهای خدا نقش باشد و با آن وارد مستراح شود پرسیدند، گفت: مگر بر انگشتر رسول خدا (ص) آیه‌یی از قرآن که محمد رسول الله باشد نقش نبود؟

جریر بن عبدالحمید رازی از منصور، از ابراهیم، و فضل بن دُکین و سالم بن ابوالجعد و یزید بن هارون هم از ابراهیم نقل می‌کنند \* نقش انگشتر رسول خدا (ص) محمد رسول الله بود.

عالم بن فضل از حماد بن زید، از ایوب، از محمد نقل می‌کند \* نقش مهر رسول خدا (ص) چه بود؟ گفت: صدق الله ثم الحق الحق بعده، محمد رسول الله.

خالد بن خدّاش و عبدالله بن وَهَب از أسامة بن زید نقل می‌کنند که محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان برایش نقل کرده است \* چون معاذ بن جبل از یمن که رسول خدا (ص) او را فرستاده بود، برگشت در دست خود انگشتری داشت که بر آن محمد رسول الله نقش شده بود، پیامبر (ص) فرمود: این انگشتر چیست؟ گفت: برای مردم چیزهایی می‌نوشتیم و می‌ترسیدم که چیزی کم کنند یا بیفزایند، این بود که مهری درست کردم و با آن نامه را مهر می‌کردم. فرمود: نقش آن چیست؟ گفت: محمد رسول الله. پیامبر (ص) فرمود: همه چیز

۱. این طاووس که محمد بن سعد مکرر از او مطلب نقل کرده است، طاووس بن کثیران متولد سال ۳۳ و درگذشته ۱۰۶ هجری و از بزرگان تابعین است، رکن: قهپایی، مجمع الرجال، ج ۳، چاپ اصفهان، ۱۳۸۴ هجری، ص ۲۲۷ و به اردبیلی، جامع الرواة، ج ۱، ص ۴۲۰ و به زرکلی، الاعلام، ج ۳، ص ۴۲۲، م.

معاذ حتی انگشترش ایمان آورده است. آن‌گاه رسول خدا آن را برای خود گرفتند و با آن مهر می‌فرمودند.

### سرانجام انگشتر پیامبر (ص)

محمد بن عبدالله انصاری و پدرش از ثُمَامَةُ بن عبدالله، از انس بن مالک نقل می‌کرد که می‌گفته است: \* انگشتر پیامبر (ص) تا هنگام رحلت آن حضرت در دست ایشان بود و سپس تا هنگام مرگ ابوبکر و عمر در دست آن دو بود و در شش سال اول خلافت عثمان در دست او بود و در نیمهٔ دوم خلافت او همراهش کنار چاه اریس نشسته بودیم و او انگشتر پیامبر (ص) را در دست خود حرکت می‌داد که در چاه افتاد، سه روز همراه عثمان به جستجوی آن پرداختیم ولی به آن دست نیافتیم.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر، از عَدِیِّ بن عَدِیِّ، از علی بن حسین (ع) نقل می‌کند که می‌فرمود: \* انگشتری رسول خدا (ص) در دست ابوبکر و عمر بود، پس از اینکه عثمان آن را گرفت از دست او افتاد و گم شد، و علی (ع) مجدداً نقش آن را نوشت.

فضل بن دُکین از سعید بن عبدالرحمن، از محمد بن سیرین نقل می‌کند: \* انگشتر رسول خدا (ص) از دست عثمان افتاد و هرچه جستجو کردند نیافتند.

فضل بن دُکین و ابویحیی اسحاق بن سلیمان رازی از عبدالعزیز بن ابورِوَاد، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کنند که می‌گفته است: \* رسول خدا (ص) انگشتر به دست می‌فرمود و نگین آن را به جانب کف دست قرار می‌داد.

یزید بن هارون از حَمَّاد بن سَلَمَةَ نقل می‌کند: \* ابورافع در دست راست خود انگشتر می‌کرد و از او پرسیدم چرا در دست راست؟ گفت: عبدالله بن جعفر را دیدم که در دست راست انگشتر داشت و می‌گفت رسول خدا (ص) انگشتر را در دست راست داشته‌اند.

محمد بن عمر واقدی از اسحاق بن ابراهیم بن ابومنصور از رُبَیْح بن عبدالرحمن بن ابوسعید، از پدرش، از جدش، و همچنین واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسَبْرَةَ، از عبدالملک بن مُسَلَم، از یَعْلَى بن شَداد نقل می‌کنند: \* پیامبر (ص) انگشتر خویش را در دست چپ می‌کرد.

احمد بن محمد بن ولید ازرقی و عطاء بن خالد از عبدالاعلی بن عبدالله بن ابوفَرَوَةَ،

از سعید بن مسیب نقل می‌کنند \* پیامبر (ص) تا هنگامی که خدا را دیدار کرد - مرگ - و ابوبکر و عمر و عثمان هم تا گاه مرگ انگشتر به دست نکردند. و سه نفر از اصحاب پیامبر (ص) را نام برده است.

### صفت کفش رسول خدا (ص) ۱

یزید بن هارون از همام، از قتادة، از انس بن مالک نقل می‌کند \* کفش رسول خدا (ص) دارای دو بند بود - منظور بندهایی است که انگشتان پا در آن قرار می‌گرفته است.

عبدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر نقل می‌کند \* محمد بن علی (ع) - منظور جناب محمد بن حنیفه است - کفش پیامبر (ص) را به ما نشان داد، مانند کفشهای ناحیه حضرت موت مختصر پاشنه‌یی و دو بند داشت.

محمد بن عبدالله اسدی و سفیان از خالد حذاء - کفشدوز - از عبدالله بن حارث نقل می‌کرد \* کفش پیامبر (ص) دارای دو دوال بود و بندهای آن در محل گره دو لایه بود. عفان بن مسلم و عمر بن عاصم از همام، از قتادة، از انس نقل می‌کنند که می‌گفته است \* سرپایی پیامبر (ص) دارای دو بند بوده است، عفان در دنباله این حدیث می‌افزاید که جنس آن از تیماج بدون مو بود.

یحیی بن عباد و حماد بن سلمه از هشام بن عروه نقل می‌کردند که می‌گفت \* کفش رسول خدا (ص) را دیدم که باریک و دارای پاشنه اندک و نوک آن هم باریک‌تر و سربالا و دارای دو بند بود.

فضل بن دُکین از عیسی بن طهمان نقل می‌کرد که می‌گفته است \* انس دستور داد کفشی را بیرون آوردند که دارای دو بند بود و از ثابت بُنّانی شنیدم که می‌گفت کفش پیامبر (ص) است.

هاشم بن قاسم از شُعْبَة، از خالد حذاء، از عبدالله بن حارث انصاری نقل می‌کرد \* هر دو کفش پیامبر (ص) را دیده و جفت و دارای دوال بوده است.

محمد بن عبدالله انصاری از ابن عون نقل می‌کند که می‌گفته است \* در سال صد یا

۱. ظاهراً مقصود نوعی به اصطلاح سرپایی یا سندل است، برای اطلاع بیشتر، رکن: فرهنگ الیه مسلمانان، ص ۳۵۹، م.

صد و ده هجری در مکه پیش کفشدوزی رفتم که به کفشهایم بند و دوال بزند، و کفشهای من دو بند داشت، گفتم: هر دو را دوال و تسمه بزن، گفت: آیا همان طور که کفشهای رسول خدا را دیده‌ام درست کنم؟ گفتم: کفش پیامبر (ص) را کجا دیده‌ای؟ گفت: پیش فاطمه دختر عبیدالله بن عباس، گفتم: درست کن. گوید، او هر دو گوشه بندها را در طرف راست زد - این روایت از طریق عفان بن مسلم و سلیم بن اخضر هم نقل شده است.

فضل بن دکین و قبیصة بن عُقبة از سفیان و عبیدالله بن موسی از اسرائیل و همگی از سُدی نقل می‌کردند: \* کسی از عمرو بن حُرَیث شنیده که چون دیده است جمعی بدون دم‌پایی نماز می‌خوانند، گفته است من خود رسول خدا (ص) را دیدم که با سرپایهایی که بند داشت نماز گزاردند.

محمد بن عبدالله اسدی از مسعر، از زیاد بن فیاض، از قول مردی نقل می‌کند: \* رسول خدا (ص) با سرپایی - کفش سندان - نماز گزارده‌اند.

همین محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از خالد حذاء، از یزید بن شَخیر، از مُطَرَف بن شَخیر، از قول مرد عربی نقل می‌کند که می‌گفته است: \* کفشهای پیامبرتان را دیدم که بند داشت.

عالم بن فضل و حماد بن زید از سعید بن یزید و هشام بن عبدالملک طَبَالِیسی از ابو عوانة، از ابو مسلمه سعید بن یزید نقل می‌کند که می‌گفته است: \* از انس بن مالک پرسیدم آیا رسول خدا (ص) با سرپایی نماز می‌گزاردند؟ گفت: آری.

محمد بن معاویه نیشابوری از مُجَمَّع بن یعقوب بن مُجَمَّع انصاری، از محمد بن اسماعیل بن مجمع نقل می‌کند: \* به عبدالله بن ابوحبیبه گفته شد از رسول خدا (ص) چه چیزی به خاطر داری؟ گفت: آن حضرت را در مسجد قباء دیدم که با کفشهای خود نماز می‌گزاردند.

عبدالوهاب بن عطاء از حسین مُعَلَّم، از عمرو بن شُعَیب، از پدرش، از جدش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) را دیدم که پابرهنه و با کفش نماز می‌گزارد و پس از تمام شدن نماز به طرف راست و چپ توجه می‌فرمود و در سفر گاه روزه می‌گرفت و گاه افطار می‌فرمود و در حال ایستاده و نشسته آب می‌خورد.

سعید بن محمد ثقفی از أَحْوَص بن حکیم، از خالد بن مَعْدان نقل می‌کرد که می‌گفته است: \* رسول خدا (ص) با کفش و پای برهنه و ایستاده و گاه نشسته نماز می‌گزارد و پس از

تمام شدن نماز به سمت راست و چپ توجه می فرمود.

هشام بن ولید طیالسی از حَمَّاد بن سَلَمَة، از ابونعامه سعدی، از ابونضرة، از ابوسعید نقل می کند: \* روزی رسول خدا (ص) در بین نماز ناگاه کفش خود را در آورد و به طرف چپ خویش نهاد مردم هم کفشهای خود را در آوردند. چون پیامبر (ص) تمام شد، فرمود: چه چیزی شما را به در آوردن کفشهایتان واداشت؟ گفتند: دیدیم شما کفش خود را در آوردید ما هم در آوردیم. فرمود: جبرئیل مرا آگاه ساخت که در کف آنها کثافتی است یا نجاستی، هر کس در کفش خود کثافت یا نجاستی دید کفشهایش را پاک کند و سپس در آنها نماز بگذارد.

موسی بن داود و عبدالله بن مؤمل از محمد بن عباد بن جعفر نقل می کنند \* پیامبر (ص) بیشتر نمازهای خود را با سرپایی انجام می داد تا آنکه روزی جبرئیل خبر داد که کفشها کثیف است و پیامبر (ص) کفشهای خود را بیرون آورد، و مردم هم کفشهای خود را بیرون آوردند، چون نماز تمام شد، فرمود: چرا کفشهایتان را بیرون آوردید؟ گفتند: دیدیم شما چنان کردید ما هم پیروی کردیم. فرمود: جبرئیل خبر داد که کفشهای من آلوده است.

عُبَیْدَة بن حُمَید ثَمَمی از منصور، از ابراهیم نقل می کند: \* پیامبر (ص) روزی در نماز کفشهای خود را بیرون آورد، مردم همینکه دیدند، کفشهایشان را بیرون آوردند و پیامبر (ص) همینکه متوجه شدند دوباره کفش خود را پوشیدند و پس از آن دیده نشد که سرپایی خود را بیرون آورد.

عَتَّاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک نقل می کند که می گفته است مالک بن انس، از ابوالنضر نقل می کرده است: \* بند کفش رسول خدا (ص) قطع شد و آن را با قطعه یی حریر وصل کردند که در نماز توجه آن حضرت را جلب کرده بود و چون نمازش تمام شد، دستور فرمود آن را کنندند و همان تکه اصلی بند را وصله کردند، گفتند: چرا؟ فرمود: در حال نماز نظرم به آن افتاد و توجه مرا جلب کرد.

سُلَیْمَان بن حَرْب و عَفَّان بن مُسَلِّم هر دو از شُعْبَة، از أَشْعَثُ بن سُلَیْم، از پدرش، از مَشْرُوق، از عایشه نقل می کنند که می گفته است: \* پیامبر (ص) در همه کارهای خود دوست می داشت که با راست شروع کند. در دست شستن و گام برداشتن و کفش پوشیدن و دیگر کارها، عفان در دنباله سخن خود می گوید بعدها در کوفه از شعبه سؤال کردم، گفت:

پیامبر (ص) تا آنجا که ممکن بود دوست می داشت با راست شروع فرماید.

عَبْدُ اللَّهِ بن موسی عَبَّسی از اسرائیل، از عبدالله بن عیسی، از محمد بن سعید بن عبدالله بن عطاء، از عایشه نقل می کرد: \* پیامبر (ص) گاه ایستاده و گاه نشسته کفش می پوشید و همچنین هم ایستاده و هم نشسته آب می نوشید و با هر دو دست چیزی را می پذیرفت - به طرف راست و چپ نظر می فرمود.

فضل بن دکین از هشام بن سعد، از زید بن اسلم، از عبید بن جریج نقل می کند که می گفته است: \* به ابن عمر گفتم می بینم این کفشهای تیماجی بدون مو را دوست می داری - کفشهایی که از پوست دباغی شده بز تهیه می شده است. گفت: آری، پیامبر (ص) را دیدیم که این کفشها را می پوشد و در حالی که همینها را به پا دارد وضو می گیرد.

هاشم بن قاسم از عاصم بن عمر، از عبدالله بن سعید مقبری، از عبید بن جریج نقل می کند که می گفته است: \* شنیدم به پدرم می گوید: پیش ابن عمر رفتم و گفتم می بینم که فقط از این کفش تیماجی بدون مو می پوشی، گفت: آری، رسول خدا (ص) را دیدم که چنین می فرمود.

فضل بن دکین از یونس بن ابواسحاق، از مینهال بن عمرو نقل می کند: \* انس بن مالک کفشها و ابریق رسول خدا را نگه داری می کرد.

## موزه و پای افزار رسول خدا (ص)<sup>۱</sup>

فَضْل بن دُکَیْن از دَلْهَم بن صالح، از قول مردی، از عبدالله بن بُرَیْدَة، از پدرش نقل می کند: \* فرمانروای حبشه برای پیامبر (ص) دو کفش ساده فرستاده بود و پیامبر (ص) بر آنها مسح می کشیدند.

محمد بن ربیعَة کِلَابی از دَلْهَم بن صالح، از مُجِیر بن عبدالله، از ابن بُرَیْدَة، از پدرش نقل می کند: \* نجاشی دو کفش سیاه ساده برای رسول خدا هدیه فرستاد و پیامبر آنها را پوشید و بر همانها مسح می کشید.

۱. برای اطلاع از انواع «خُف» که گاه به معنی سرپایی گاه به معنی گیوه و گاه به معنی چکمه و پوتین بوده است، رکن: بحث مفصل دزی در فرهنگ البه مسلمانان، ص ۱۴۸-۱۴۹.

## مسواک پیامبر (ص)

عَفَّان بن مُسَلِّم یا کس دیگری غیر از او از هَمَّام بن یحیی، از علی بن زید نقل می‌کند که ام‌محمد، از عایشه نقل می‌کند: ﴿پیامبر (ص) هرگاه از خواب برمی‌خاست چه شب و چه روز پیش از آنکه وضو بگیرد، مسواک می‌زد.

ابو حُدَیْفَة موسی بن مسعود نَهْدی بَصْرَی از عِکْرَمَة بن عمار، از شداد بن عبدالله نقل می‌کند که می‌گفته است: ﴿مسواک لثهٔ پیامبر (ص) را برده بود - از شدت مسواک زدن لثه ایشان ساییده شده بود.

سعید بن منصور و هُشَیْم از ابو حرة، از حسن، از سعد بن هشام، از عایشه نقل می‌کرد: ﴿شبها بر بالین پیامبر (ص) مسواک نهاده می‌شد و مکرر مسواک می‌زد و چون برای نماز شب برمی‌خاست نخست مسواک می‌زد، سپس وضو می‌گرفت و در آغاز دو رکعت نماز خفیف می‌گزارد، آن‌گاه هشت رکعت دیگر می‌گزارد و سپس وتر را می‌خواند.

عالم بن فضل از حَمَّاد بن زید، از غِیْلان بن جَریر، از ابوهریره نقل می‌کرد که می‌گفت: ﴿پیامبر (ص) را دیدم که مسواکی در دست داشت و به دندانهای خود می‌کشید و چنان سخت تمام دندانها را مسواک می‌کشید که صدای هق هق مانند کسی که می‌خواهد قی کند، شنیده می‌شد.

حَجَّاج بن نُصَیْر از حسام بن مِصْک، از قتادة، از عکرمه نقل می‌کرد: ﴿پیامبر (ص) در حالی که روزه بودند با چوب تازه‌یی - چوب تر و تازه از درخت بریده شده - مسواک می‌فرمود، به قتاده گفتند: گروهی از مردم این کار را با روزه مکروه می‌دانند. گفت: به خدا سوگند پیامبر (ص) در حال روزه با چوب تازه مسواک فرمود.

فضل بن دکین از مَنْدَل، از ثُور، از خالد بن معدان نقل می‌کند: ﴿رسول خدا (ص) همواره در سفر مسواک همراه داشت.

## شانه و سرمه‌دان و آئینه و قدح پیامبر (ص)

فضل بن دکین از مَنْدَل، از ابن جریج نقل می‌کرد: ﴿رسول خدا (ص) شانه‌یی از عاج داشت و



با آن شانه می‌فرمود.

فضل بن دُکَین از مَنَدَل، از ثور، از خالد بن مَعْدان<sup>۱</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است  
\* پیامبر (ص) در سفرهای خود شانه و آینه و روغن - برای موهای سر - و مسواک و  
سرمه بر می‌داشت.

قَبِیْصَة بن عُقْبَة و سُفْیان از ربیع بن صُبَیح، از یزید رَقَاشی، از انس بن مالک نقل  
می‌کنند \* پیامبر (ص) بر سر خود مرتب روغن می‌زد و موهای ریش خود را با آب صاف و  
شانه می‌فرمود.

یزید بن هارون از عباد بن منصور، از عِکْرَمَة، از ابن عباس نقل می‌کرد \* رسول  
خدا (ص) سرمه‌دان داشت و همه شب به هنگام خواب سه مرتبه در هر چشم خود سرمه  
می‌کشید.

فضل بن دَکَین و محمد بن ربیع کلابی از عبدالحمید بن جعفر، از عمران بن ابوانس  
نقل می‌کردند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) بر چشم راست خود سه مرتبه و بر چشم چپ  
دو مرتب سرمه می‌کشید.

احمد بن عبدالله بن یونس و موسی بن داود گویند جَبَّان، از محمد بن عبیدالله بن  
ابورافع، از پدرش، از جدش نقل می‌کرد \* رسول خدا (ص) در حالی که روزه بودند سرمه  
اَثْمَد<sup>۲</sup> بر چشم خود می‌کشید.

یحیی بن عباد و مسعودی و سُرَیج بن نُعْمان از ابو عَوَانَة و همگی از عبدالله بن عمر بن  
خُثَیم مکی، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کنند \* پیامبر (ص) فرمود: بر شما باد به  
استعمال اثمَد که چشم را پر نور و مژه را بلند می‌کند، سُرَیج در حدیث خود می‌افزاید و آن  
از بهترین سرمه‌های شماست.

محمد بن عبدالله اسدی از مَنَدَل، از محمد بن اسحاق، از زهری، از عبیدالله بن  
عبدالله بن عُبَیَة نقل می‌کنند \* مقوقس، کاسه بلوری به رسول (ص) هدیه کرد و آن حضرت

۱. خالد بن معدان که ابن سعد مکرر از او روایت نقل می‌کند، اصل او از یمن و ساکن حمص شام بوده است، سرپرست  
پلیس یزید بن معاویه هم بوده است، و در سال ۱۰۴ هجری درگذشته است، سال تولدش معلوم نیست، رک: زرکلی،  
الاعلام، ج ۲، ص ۳۴۰-م.

۲. اَثْمَد، نوعی سنگ سرمه است، برای اطلاع از خواص پزشکی آن، رک: ابن سینا، قانون، ج ۱، چاپ اکت بغداد از  
روی چاپ بولاق، ص ۲۵۱-م.

در آن آب می‌آشامید، همین محمد بن عبدالله اسدی از عطاء هم نقل می‌کند که پیامبر (ص) کاسه بلورینی داشت که در آن آب می‌آشامید.

فضل بن دُکین از شریک، از حُمَید نقل می‌کند که می‌گفته است: \* کاسه پیامبر (ص) را پیش انس دیدم که نقره نشان بود یا با نقره بش زده شده بود.

موسی بن داود از ابن لهیعه، از ابوالنضر نقل می‌کند که می‌گفته است: \* برای من نقل کرده‌اند پیامبر (ص) ابریقی از روی داشته‌اند.

## اسلحه رسول خدا (ص)

## شمشیرهای پیامبر (ص)

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبّرة، از عبدالمجید بن سهل نقل می‌کند  
\* پیامبر (ص) هنگامی که به مدینه آمدند شمشیری همراه ایشان بود که از پدر به ارث برده  
بود.

محمد بن عمر واقدی از ابن ابوالزناد، از پدرش، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه، از  
ابن عباس نقل می‌کند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) شمشیر ذوالفقار خود را روز جنگ  
بدر به غنیمت گرفت.

محمد بن عمر واقدی از محمد بن عبدالله، از زهری، از ابن مسیب نظیر این را روایت  
می‌کند و می‌گوید \* پیامبر (ص) نام آن را تصویب فرمود.

عبیدالله بن موسی و فضل بن دکین و احمد بن عبدالله بن یونس گویند اسرائیل، از  
جابر، از عامر نقل می‌کرد که می‌گفته است \* علی بن حسین (ع) شمشیر رسول خدا (ص) را  
به ما نشان داد، دسته و حلقه آن که حمایل در آن قرار دارد و زنجیره‌های آن نقره بود، این  
شمشیر از مُنّبه بن حجاج سهمی بود که پیامبر (ص) روز جنگ بدر آن را به غنیمت گرفته  
بود.

محمد بن معاویه نیشابوری از ابن ابوالزناد، از پدرش، از عبیدالله بن عبدالله بن عتبّه،  
از ابن عباس نقل می‌کرد \* پیامبر (ص) روز جنگ بدر از غنایم شمشیری برای خود برگزید  
که نامش ذوالفقار بود این همان شمشیری است که پیامبر (ص) روز جنگ احد دربارهاش

خوابی دید.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس از سلیمان بن بلال، از عَلْتَمَةَ بن ابوعَلْتَمَةَ نقل می‌کند که می‌گفته است: «به من خبر رسیده که نام شمشیر رسول خدا ذوالفقار و نام رایت ایشان عقاب بوده و خدا دانایتر است.

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبیره، از مروان بن ابوسعید بن مُعَلّی نقل می‌کرد: «به رسول خدا (ص) از سلاح بنی قینقاع سه شمشیر رسید، شمشیر قلعی<sup>۱</sup> و شمشیری به نام بتار - بنیادبرانداز - و شمشیری به نام حتف - مرگ -، و پس از آن هم دو شمشیر دیگر از غنایم فلس به آن حضرت رسید به نامهای میخدم - بسیار بران - و رسوب - درگذرنده از هر مانع.

عفان بن مُسلم و عبدالواحد بن زیاد و خُصَیْف از مجاهد و زیاد بن ابومریم نقل می‌کردند: «شمشیر پیامبر (ص) خیفی<sup>۲</sup> و دارای زبانه بود.

عبیدالله بن موسی از اسرائیل، از جابر، از عامر نقل می‌کند که می‌گفته است: «روی نیام شمشیر ذوالفقار پیامبر (ص) چنین خواندم، پناه بر مؤمنان است و نباید برده‌یی را که صاحب ندارد به کفار رد کرد و نباید مسلمانی در قبال خون کافر کشته شود.

عمر و بن عاصم و هَمّام و جریر بن حازم و مسلم بن ابراهیم و یونس بن محمد مودب و اسود بن عامر همگی از قتاده، از انس بن مالک نقل می‌کنند که می‌گفته است: «قبیضة شمشیر رسول خدا (ص) از نقره بوده است.<sup>۳</sup> عمر و بن عاصم می‌گویند، فلز انتهای نیام و محل اتصال بند آن نیز نقره بود همچنین حلقه‌های میان آنها سیمین بود.

خالد بن مُخَلَّد بجلی هم از سلیمان بن بلال، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند که می‌فرمود: «فلز انتهای نیام و حلقه‌ها و محل اتصال بند شمشیر رسول خدا (ص) از نقره بوده است.

۱. قَلْع، قَلْعَة، نام جایی است که شمشیرهای آن معروف بوده است، رک: معجم البلدان، ج ۷، ص ۱۴۷ - م.

۲. خیف هم نام جایی است نزدیک یمن. - م.

۳. روایت دیگری هم آمده است که چون مکرر بود ترجمه نشد. - م.

## زره رسول خدا (ص)

واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبّرة، از مروان بن ابوسعید بن مُعلی نقل می‌کند \* به پیامبر (ص) از اسلحه بنی قینقاع دو زره رسید، زرهی به نام سعدیه و زرهی به نام فضة. محمد بن عمر واقدی از موسی بن عُمر، از جعفر بن محمود، از محمد بن مَسَلَمَة نقل می‌کند که می‌گفته است \* روز جنگ احد دو زره بر تن پیامبر (ص) دیدم، زره ذات‌الفضول و زره فضة و روز جنگ خیبر هم دو زره بر تن ایشان دیدم، ذات‌الفضول و سعدیه.

عبیدالله بن موسی و فضل بن دُکین و احمد بن عبدالله بن یونس از اسرائیل، از جابر، از عامر نقل می‌کردند که می‌گفته است \* علی بن حسین (ع) زره پیامبر (ص) را بیرون آورد و به ما نشان داد، زرهی یمنی و بسیار ظریف و دو دامنه بود، اگر می‌بستند به زمین نمی‌رسید و اگر هر دو دامن را می‌گشودند تا زمین می‌رسید.

عبدالله بن مَسَلَمَة بن قَعْنَب از سلیمان بن بلال و خالد بن خدّاش از حاتم بن اسماعیل همگی، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کند که می‌فرموده است \* در زره پیامبر (ص) دو حلقه نقره‌یی بود، برخی گفته‌اند آن حلقه‌ها در ناحیه پستان یا سینه و برخی گفته‌اند در پشت بوده است، خالد ضمن حدیث خود می‌گوید، حضرت صادق فرموده است: پدرم می‌فرمود آن را پوشیدم به زمین می‌رسید.

خالد بن مخلد بجلی از سلیمان بن بلال، از جعفر بن محمد (ع)، از پدرش نقل می‌کرد که می‌فرموده است \* پیامبر (ص) زره‌های خود را برای گرفتن مقداری جو پیش ابوشحّم یهودی که مردی از قبیله بنی ظَفَر بود به گرو گذاشت.

یزید بن هارون و محمد بن عبدالله اسدی از سفیان بن سعید، از اعمش، از ابراهیم، از اسود، از عایشه نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) رحلت فرمود در حالی که زره آن حضرت گرو بود، یزید در حدیث خود می‌گوید در قبال سی صاع جو، و محمد بن عبدالله اسدی می‌گوید در قبال شصت صاع جو.

یزید بن هارون از هشام، از عِکْرَمَة، از ابن عباس هم نظیر همین روایت را نقل می‌کند و می‌گویند \* برای روزی و قوت عیال خود این کار را فرمود.

حجاج بن نصیر از عبدالحمید بن بهرام، از شهر بن حَوشِب، از اسماء دختر یزید نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) رحلت فرمود در حالی که زره آن حضرت در قبال یک بار جوگرو بود.

### سپهر رسول خدا (ص)

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از عبدالرحمن بن یزید بن جابر نقل می‌کند که می‌گفته است از مکحول شنیدم که می‌گفت: «رسول خدا (ص) سپهری داشت که بر آن تصویر سر قوچی بود و پیامبر (ص) آن را خوش نمی‌داشت، و خداوند متعال آن تصویر را از میان برداشت.

### کمانها و نیزه‌های رسول خدا (ص)

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبیره، از مروان بن ابوسعید بن مُعَلّی نقل می‌کند: «به رسول خدا (ص) از اسلحه بنی قینقاع سه نیزه و سه کمان رسید، یکی از کمانها موسوم به روحاء و کمانی از چوب شوحط موسوم به بیضاء و کمانی زردرنگ از نوع چوب نبع که صغرا نامیده می‌شد.

## اسبها و دیگر چهارپایان رسول خدا (ص)

محمد بن عمر واقدی از محمد بن یحیی بن سهل بن ابو حثمة، از پدرش نقل می‌کند: نخستین اسبی که پیامبر (ص) صاحب شدند، اسبی بود که آن را در مدینه از مردی از قبیله فزاره به ده وقیه خریدند، نام این اسب ضرس - خشمگین و تندخو - بود و پیامبر (ص) آن را به سَکَب - نجیب تیزرو - تغییر نام دادند، نخستین جنگی که این اسب در آن شرکت کرد جنگ احد بود که در آن روز در لشکر مسلمانان فقط همین اسب و اسبی از ابو بَرْدَة بن نیار به نام مَلَاوِخ وجود داشت.

واقدی از عبدالحمید بن جعفر، از یزید بن ابوحبیب نقل می‌کند: پیامبر (ص) اسبی به نام سَکَب داشتند.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس، از سلیمان بن بلال، از علقمة بن ابوعلقمه نقل می‌کند: به من خبر رسیده است نام اسب رسول خدا سَکَب و تیزرو و پیشانی و دست و پای آن سپید بوده و خدا داناتر است.

سلیمان بن حرب از سعید بن زید، از زبیر بن خریث، از ابولپید، از انس بن مالک نقل می‌کند: پیامبر (ص) در مورد اسبی به نام سَیْحَة شرط بندی فرمود و از همه جلوتر افتاد و پیامبر خوشحال شد.

محمد بن عمر واقدی از حسن بن عمارة، از حَکَم، از مِقْسَم، از ابن عباس نقل می‌کند: پیامبر (ص) اسبی به نام مُرْتَجَز داشته‌اند.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: از محمد بن یحیی بن سهل بن ابو حثمة درباره مرتجز سؤال کردم، گفت: همان اسبی است که پیامبر (ص) او را از مردی عرب خریدند و

از علقمة بن ابوعلقمه نقل می‌کند که نام ناقه رسول خدا (ص) قسواء بوده است. عبدالوهاب بن عطاء عجللی از حُمَید طویل، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: «نام ناقه پیامبر (ص) غضباء بوده و در مسابقه هیچ شتری از آن جلو نمی‌افتاد تا اینکه مردی عرب با شتری معمولی و بچه سال با آن مسابقه داد و شتر مرد عرب مسابقه را برد، این موضوع بر مسلمانان گران آمد و می‌گفتند چگونه شد که غضباء مسابقه را باخت، چون این خبر به رسول خدا رسید، فرمود: بر خداوند است که هر چیزی که از امور دنیایی ترقی کند آن را پست و خوار فرماید.

معن بن عیسی از مالک بن انس، از ابن شهاب، از سعید بن مسیب نقل می‌کند که می‌گفته است: «قسوا ناقه رسول خدا در مسابقات همواره برنده می‌شد، یک دفعه عقب ماند و این بر مسلمانان دشوار آمد، پیامبر فرمود: وقتی مردم بخواهند چیزی را بیش از اندازه عزیز کنند خداوند آن را خوار می‌فرماید.

واقدی از اَیْمَن بن نابل، از قُدَامَة بن عبدالله نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) را در مراسم حج آن حضرت دیدم که در حال سوار بودن بر ناقه قسوا رمی جمره فرمود.

واقدی از ثوری، از سَلْمَة بن نُبَیْط، از پدرش نقل می‌کند: «پیامبر (ص) را در مراسم حج در عرفات سوار بر شتر نر سرخ مویی دیدم.

## ماده شتران شیرده رسول خدا (ص)

واقدی از معاویه بن عبدالله بن عبیدالله بن ابورافع نقل می‌کند که می‌گفته است: «پیامبر (ص) تعدادی ماده شتر شیرده داشت که یک مرتبه هم در منطقه غابّه هدف غارت دشمن قرار گرفت. گوید، تعداد آنها بیست شتر بود و خانواده پیامبر (ص) از شیر آنها تغذیه می‌کردند و همه شب دو مشک بزرگ شیر می‌آوردند، برخی از آنها بسیار پرشیر و دوشا بودند از جمله حَنَاء، سَمْرَاء، عَرِيس سَعْدِيَّة، بَغُوم، يَسِيرَة و دَبَاء - نامهای ناقه‌هاست.

محمد بن عمر واقدی از هارون بن محمد از پدرش، از نُبَیْهان آزاد کرده ام سَلْمَة نقل می‌کرد که ام سلمه می‌فرموده است: «بیشتر بلکه تمام خوراک ما در خدمت رسول خدا (ص) شیر بوده، رسول خدا (ص) چند ناقه دوشا داشت که در منطقه غابه - بیشه نزدیک



مدینه - بودند و هریک از آنها را به یکی از زنان خود اختصاص داده بود، ناقه‌یی که نامش عَرِیس بود به من تعلق داشت و آنچه شیر می‌خواستیم فراهم بود، برای عایشه هم ناقهٔ سمرا اختصاص داشت که اگرچه پرشیر بود ولی به اندازهٔ ناقهٔ من شیر نداشت، ساربان آنها را به چراگاه جوانیه می‌برد و شامگاه بر در خانه می‌آورد و آنها را می‌دوشیدند، ناقهٔ مخصوص پیامبر (ص) هم پرشیر بود و به اندازهٔ ناقهٔ من بلکه بیشتر شیر می‌داد.

واقدی از موسی بن عبیده، از ثابت آزاد کردهٔ ام‌سلمه، از ام‌سلمه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* ضحاک بن سفیان کلابی ناقه‌یی دوشا به رسول خدا (ص) تقدیم کرد که نامش بُرْدَة بود، گوید شتری بهتر از آن ندیده بودم به اندازهٔ دو شتر شیر می‌داد و شامگاه آن را بر در خانهٔ ما می‌آوردند، هند و اسماء آن را به چرا می‌بردند، گاهی در احد و گاهی در جماء. و آن را که به خانه می‌آوردند به اندازهٔ یک چادر هم برگ و شاخه برایش می‌آوردند و آن تمام شب را در علف به صبح می‌آورد، پیامبر (ص) غالباً آن را برای میهمانان خود می‌دوشید و آنان همگی کاملاً سیر می‌شدند و اضافهٔ آن را هم میان ما تقسیم می‌فرمود، صبحها هم شیر خوبی می‌داد.

واقدی از عبدالسلام بن جبیر، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) هفت ماده شتر دوشا در ناحیهٔ ذی‌الجدر داشت، در ناحیهٔ جماء هم چند شتر شیری داشت و شیر آنها را برای ما می‌آوردند، ناقه‌یی به نام مهره دیگری به نام شقراء و دیگری به نام دَبَاء. مهره را سعد بن عباده از میان شتران بنی‌عقیل برگزیده و فرستاده بود، شقراء و دَباء را پیامبر (ص) در بازار نَبَطُ از بنی‌عامر خریده بودند، برده، سمراء، عَرِیس، یسیره و حناء را همه شب می‌دوشیدند و شیر آنها را می‌آوردند. یسار غلام پیامبر (ص) ساربان آنها بود که کشتندش - در شبیخون و غارت دشمن کشته شده است.

واقدی از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید، از سعید بن مسیب نقل می‌کند: \* در شبی که یسار کشته شده بود و شیر برای پیامبر نیاوردند، آن حضرت فرمود: خداوند کسانی را که امشب خاندان محمد (ص) را تشنه گذاشتند، تشنه کناد.

### بزها و گوسپندهای شیری رسول خدا (ص)

محمد بن عمر واقدی از زکریاء بن یحیی، از ابراهیم بن عبدالله که از فرزندانگان عقیبه بن

غَزْوَان است نقل می‌کند که می‌گفته است: ﴿ پیامبر (ص) هفت گوسپند شیری به نامهای عَجْوَة، زَمْزَم، سُفْيَا، بَرْكَة، وَرِثَة، اِطْلَال و اِطْرَاف داشتند.

واقعی از ابواسحاق، از عباد بن منصور، از عکرمه، از ابن عباس نقل می‌کند: ﴿ پیامبر (ص) دارای هفت بز شیری بودند که ام‌ایمن آنها را می‌چراند.

واقعی از عبدالملک بن سلیمان، از محمد بن عبدالله بن حصین نقل می‌کرد: ﴿ گوسپندان شیری رسول خدا را در احد می‌چراندند و همه شب آنها را به خانه‌یی که پیامبر (ص) بود می‌آوردند.

واقعی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبره، از مسلم بن یسار، از وجهه کنیز آزاد کرده ام‌سلمه نقل می‌کرد که می‌گفته است: ﴿ از ام‌سلمه پرسیدم آیا رسول خدا صحرانشینی هم می‌فرمود؟ گفت: به خدا سوگند تا آنجا که من می‌دانم نه، ولی ما هفت بز داشتیم که چوپان گاهی آنها را در احد و گاهی در جماء به چرا می‌برد و شبها آنها را پیش ما می‌آوردند، شتران دوشایی هم در ذی‌الجدر و در غابۀ داشت که شیر آنها را هم پیش ما می‌آوردند و شیر گوسپند و شتر بیشترین خوراک ما بود.

اسود بن عامر و هیشم بن خارجه نقل می‌کنند که یحیی بن حمزۀ، از زید بن واقد و نعمان نقل می‌کردند: ﴿ از مکحول در مورد پوست حیوان حلال‌گوشت مرده سؤال کردند، گفت: پیامبر (ص) میشی به نام قمر داشت روزی آن را ندید، فرمود: قمر چه شده است؟ گفتند: مرد، فرمود: پوست آن را چه کردید؟ گفتند: مگر پوست مرده نیست، فرمود: دباغی کردن آن موجب طهارت آن است. هیشم در این حدیث از نعمان نام نبرده و حدیث خود را از زید از مکحول نقل می‌کند.

واقعی از خالد بن الیاس، از صالح بن نبهان، از پدرش از ابوالهیثم بن تبهان، از پیامبر (ص) نقل می‌کند که می‌فرموده است: ﴿ در هر خانه که میشی وجود داشته باشد در آن خانه برکت است.

واقعی از خالد بن الیاس، از ابو ثفال، از خالد، از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرموده است: ﴿ در هر خانه‌یی که سه گوسپند باشد فرشتگان بر اهل آن خانه شب تا به صبح را دعا می‌کنند.

## خدمتگزاران و بردگان رسول خدا (ص)

واقدی از محمد بن نُعَیم بن عبدالله مُجَمَّر، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است از ابوهُزَیْرَه شنیدم که می‌گفت \* من، هند و اسماء دو پسر حارثه اسلمی را برده رسول خدا (ص) می‌پندارم، واقدی می‌گوید: آن دو خدمتگزار پیامبر (ص) و به اتفاق انس بن مالک همواره بر در خانه آن حضرت بودند.

واقدی از فایده آزاد کرده عبدالله، از عبدالله بن علی بن ابورافع نقل می‌کند که از قول مادر بزرگ خود سلمی می‌گفته است \* کنیزان رسول خدا (ص) عبارت بودند از خود من و خُضْرَة و رَضوی و مِیْمونَة دختر سعد که همه را رسول خدا (ص) آزاد فرمود.

محمد بن عبدالله اسدی از سفیان ثوری، از جعفر بن محمد (ص)، از پدرش نقل می‌کرد که می‌فرموده است \* کنیز رسول خدا (ص) موسوم به خُضْرَة بوده است.

واقدی می‌گوید، عُبَیْة بن جُبَیْرَة اَشْهَلِی می‌گفت \* عمر بن عبدالعزیز برای ابوبکر بن حزم نوشت اسامی خدمتگزاران مرد و زن و بردگان رسول خدا را برای من تحقیق کن. ابوبکر بن حزم برای او نوشت: ام‌ایْمَن که نامش بَرَكَة و از پدر رسول خدا بود و آن حضرت او را به ارث برد و آزادش فرمود و با عُبَیْد خَزْرَجِی در مکه ازدواج کرد و ایْمَن متولد شد. دیگر زید بن حارثه است که نخست برده خدیجه رضی الله عنها بود و او را حکیم بن حزام بن خُوَیْلِد در بازر عُکَاظ به چهارصد درم برای خدیجه خریده بود، پیامبر (ص) پس از ازدواج با خدیجه از او خواست که زید را به ایشان ببخشد و او چنان کرد و پیامبر (ص) زید را آزاد فرمودند، همچنین بَرَكَة همسر زید را آزاد فرمود. دیگر ابوکبْشَة که از بردگان متولد در مکه بود و پیامبر آزادش فرمود. دیگر اَنَسَة که از متولدشدگان در سَراة بود و دیگر صالح

عرض، اما آنچه که در مورد گریه مردم گفتمی من در مجلسی که گروهی از پسران اصحاب رسول خدا (ص) از جمله ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف و ابوامامه بن سهل بن حنیف و خارجه بن زید بن ثابت بودند حضور داشتم و آنان آن قدر گریستند که ریشهایشان خیس شد، و ابوامامه می گفت: ای کاش این خانه ها را به حال خود می گذاشتند و خراب نمی کردند تا شاید مردم در ساختمان کردن کوتاه می آمدند و می دیدند خداوند برای پیامبر خود چه مقدار بهره دنیایی قرار داده است با آنکه کلیدهای گنجهای جهان همه در دست آن حضرت بوده است.

واقعی از عبدالله بن عامر اسلمی نقل می کند که می گفته است: ابوبکر بن حزم در حالی که در محل نماز خواندن خود کنار ستون نزدیک قبر پیامبر ایستاده بود به من گفت: اینجا خانه زینب دختر جحش است که پیامبر (ص) در آن نماز می گزاردند و از اینجا تا محل خانه کنونی اسماء دختر حسن بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس و تا کناره مسجد محل خانه های پیامبر (ص) است که من دیده بودم با شاخهای خرما ساخته و فواصل آنها از گل آکنده شده بود و پرده های موین داشت.

قبیضة بن عثبه از نجاد بن فروخ یزبوعی، از قول پیرمردی از اهل مدینه نقل می کرد که می گفته است: حجره های پیامبر (ص) را پیش از آنکه خراب کنند دیده بودم شاخهای خرمایی بود که بالای آن سفره های چرمی انداخته بودند.

خالد بن مخلد از داود بن شیبان نقل می کرد که می گفت: حجره های همسران رسول خدا را دیدم که بر سقف آنها چادر موین بود.

محمد بن مقاتل مروزی از عبدالله بن مبارک، از حرث بن سائب، از حسن نقل می کند که می گفته است: به روزگار خلافت عثمان داخل خانه های همسران پیامبر (ص) می رفتم و به راحتی دست من به سقف آنها می رسید.

### صَدَقَاتِ رَسُولِ خُدا (ص): (أَوْقَاف)

واقعی از صالح بن جعفر، از میسور بن رفاعه، از محمد بن کعب نقل می کند که می گفته است: نخستین صدقه در اسلام وقفی بود که پیامبر (ص) فرمود، و چنان بود که مُخیربِق یهودی هنگام جنگ احد وصیت کرده بود که اگر کشته شدم تمام اموال من از رسول خدا

خواهد بود و او کشته شد و پیامبر (ص) اموال او را تصرف و سپس وقف بر مسلمانان فرمود.

محمد بن عمر واقدی از عبدالحمید بن جعفر، از محمد بن ابراهیم بن حارث، از عبدالله بن کعب بن مالک نقل می‌کند که گفته است: «مُخیرِیق روز جنگ احد گفت اگر کشته شدم اموال من از محمد (ص) خواهد بود که به هر طریق که خداوند بر او نشان دهد مصرف کند، و نخلستانهای او بیشترین اوقاف رسول خدا (ص) بود.

واقدی از محمد بن بشر بن حُمَید، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: «از عمر بن عبدالعزیز به هنگامی که خلیفه بود در خُناصِرَة<sup>۱</sup> شنیدم که می‌گفت در مدینه و در حضور مردم از پیرمردان مهاجران و انصار شنیدم که می‌گفتند نخلستانهای هفت‌گانه رسول خدا که وقف بر مسلمانان است از اموال مخیرِیق بوده است، و مخیرِیق وصیت کرده بود که اگر کشته شدم اموال من از رسول خدا خواهد بود که در راه خدا مصرف فرماید. مخیرِیق در جنگ احد کشته شد و پیامبر (ص) فرمود: مخیرِیق بهترین یهودی است. گوید، آن‌گاه عمر بن عبدالعزیز دستور داد از خرماهای آن نخلستانها بیاورند و طبقی خرما آوردند، گفت: ابوبکر بن حزم برای من نوشته که این خرما محصول همان درختی است که در روزگار پیامبر (ص) هم بوده و پیامبر هم از خرمای آن تناول فرموده است. گوید، گفتم: ای امیرالمؤمنین این خرما را میان ما تقسیم کند و تقسیم کرد و به هریک از ما نه خرما رسید. عمر بن عبدالعزیز می‌گفت: به هنگام فرمانداری مدینه به این نخلستان رفته و از خرمای همین درخت خورده‌ام، و هیچ خرمایی به آن عطر و شیرینی ندیده‌ام.

واقدی از یحیی بن سعید بن دینار، از ابوجزّة یزید بن عبید سعدی نقل می‌کند که می‌گفته است: «مُخیرِیق توانگرترین مرد بنی‌قیس و از علمای دینی یهود و به احکام تورات دانا بود، او با آنکه یهودی بود در جنگ احد برای یاری پیامبر (ص) حضور یافت و به محمد بن مَسَلَمَة و سَلَمَة بن مَسَلَمَة گفت اگر من کشته شدم اموال من به پیامبر (ص) تعلق خواهد داشت که در راه خدا به مصرف برساند، روز شنبه که قریش بازگشتند و مسلمانان شهدا را دفن می‌کردند، مخیرِیق را کشته یافتند و بر او چند زخم بود، او را در گوشه‌یی از گورستان مسلمانان دفن کردند، بر او نماز گزارده نشد و نه در آن روز و نه پس از آن شنیده

۱. خُناصِرَة، شهرکی از نواحی حلب است، رک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۶۴۷-۶۴۸.

نشد که پیامبر (ص) برای او استغفار و طلب رحمت فرماید و بجز همان که فرمود مخیر یق بهترین یهودی است چیزی دیگر نفرمود. این بود سرانجام او.

واقدی از ایوب به ابویوب، از عثمان بن وثاب نقل می‌کند که می‌گفته است: \* اوقاف کنونی رسول خدا (ص) از نخلستانهای بنی نضیر است، زیرا پیامبر (ص) همینکه از احد برگشتند اموال مُخیر یق را میان فقرا تقسیم فرمودند.

همچنین واقدی از ضحاک بن عثمان، از زُهری نقل می‌کند که می‌گفته است: \* این نخلستانهای هفت‌گانه از اموال بنی نضیر است.

واقدی از موسی بن عمر حارثی، از محمد بن سهل بن ابو حثمة نقل می‌کند که می‌گفته است: \* اوقاف رسول خدا از اموال بنی نضیر و هفت نخلستان است به نامهای، اعواف، صافیه، دلال، مِثَب، بُرْقَه، و حُسْنی و مشربه ام‌ابراهیم که ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا (ص) در آن زندگی می‌کرد و اصل آن از سَلام بن مِشْکَم بود.

واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبیره، از میسور بن رفاعه، از محمد بن کعب قرظی نقل می‌کرد: \* نخلستانهای وقتی در زمان رسول خدا (ص) هفت نخلستان بود در مدینه به نامهای، اعواف، صافیه، دلال، مِثَب، بُرْقَه، و حُسْنی و مشربه ام‌ابراهیم، محمد بن کعب قرظی، می‌گوید پس از آن مسلمانان برخی از اموال خود را وقف بر اولاد و نوادگان خود کردند.

واقدی از اسامة بن زید لثی، از زُهری، از مالک بن اوس بن حدّان، از عمر بن خطاب نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) سه منطقه اختصاصی داشته‌اند، درآمد اموال بنی نضیر صرف هزینه‌های پیشامدها می‌شده است، درآمد فدک و بیره فقرای در راه مانده می‌شد و خبیر، درآمد خمس را هم پیامبر (ص) به سه بخش فرموده بود دو بخش آن برای فقرای مسلمانان بود و یک بخش آن به مصرف هزینه‌های خاندان پیامبر (ص) می‌رسید و اگر از آن هم چیزی باقی می‌ماند میان فقرای مهاجران تقسیم می‌فرمود.

### چاههایی که پیامبر (ص) از آب آنها آشامیده‌اند

واقدی از سعید بن ابوزید، از مروان بن ابوسعید بن مَعْلَی نقل می‌کند که می‌گفته است: \* در فکر تحقیق درباره چاههایی که پیامبر آب آن را گوارا می‌دانسته‌اند و می‌آشامیده‌اند و

چاههایی که آنها را با انداختن آب دهان متبرک ساخته‌اند، بودم و چنین است: از چاه بُضَاعَة آب می‌نوشید و در آن آب دهان انداخته و متبرک ساخته بود. از چاه مالک بن نُضْر بن ضَمَّضَم که به آن چاه ابوانس هم می‌گفته‌اند، و از چاهی که امروز در کنار قصر بنی حُدَیْلَة است و از چاه ابوالهیثم بن تیهان که در رَاجُ است و از چاههای سُقیا و از چاه غَرَس در قباء آب می‌آشامیده‌اند، چاه اخیر را متبرک هم کرده و فرموده است چشمه‌یی از چشمه‌های بهشت است، از چاه عبیره هم که از بنی‌امیه بن زید بوده می‌آشامیده‌اند و کنار آن توقف کرده آب دهان در آن انداخت و از آب آن آشامید و فرود آمد و از نامش سؤال فرمود گفته شد عبیره است، آن را یسیره نامگذاری فرمود، همچنین از چاه رُومَة در عقیق می‌آشامید.

واقدی از معاویه بن عبدالله بن ابورافع، از پدرش، از مادر بزرگش سلمی نقل می‌کرد که می‌گفت: \* چون پیامبر (ص) در منزل ابویوب انصاری منزل فرمود، ابویوب عهده‌دار خدمتگزاری بود و از چاه ابوانس مالک بن نصر آب می‌آورد و چون پیامبر (ص) به خانه خود رفت انس بن مالک و هند و اسماء پسران حارثه دیگرهای آب را از چاه سقیا پر می‌کردند و به خانه همسران آن حضرت می‌بردند، زباج خدمتگزار سیاه‌پوست پیامبر هم به دستور ایشان گاهی از چاه غَرَس و گاهی از چاههای بیوت سقیا آب می‌آورد.

واقدی از سلیمان بن عاصم، از سلیمان بن عبدالله بن ابو عُوَیْمِر، از عبدالله بن نیار، از هیثم بن نُضْر بن ذَهْر اسلمی نقل می‌کند که می‌گفته است: \* افتخار خدمتگزاری رسول خدا را داشتم و همراه گروهی از نیازمندان بر در خانه آن حضرت مقیم بودم و برای ایشان از جاسم که همان چاه ابوالهیثم بن تیهان است آب می‌آوردم و آب آن بسیار گوارا بود.

واقدی از سعید بن ابوزید، از کسی که از نافع شنیده بود، نقل می‌کرد که ابن‌عمر می‌گفته است: \* شبی پیامبر (ص) کنار چاه غرس نشسته بود و می‌فرمود: امشب در خواب دیدم کنار چشمه‌یی از چشمه‌های بهشت نشسته‌ام و منظور این چاه بوده است.

واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبیره، از حسین بن عبدالله بن عبیدالله بن عباس، از عِکْرَمَة، از ابن‌عباس نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) فرموده است: چاه غرس از چاههای بهشت است.

واقدی از عاصم بن عبدالله حکمی، از عمر بن حکم نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) فرمود: چاه غرس بسیار چاه خوبی است، از چشمه‌های بهشت است و آبش گواراترین

آبهاست و پیامبر (ص) برای خود آب شیرین از آن جا می آورد و نیز از آب آن چاه غسل فرمود.

واقدی از سعید بن محمد، از سعید بن رُقَیْش نقل می کند که می گفته است انس بن مالک می گفت: در خدمت پیامبر (ص) به قباء رفتیم و به محل چاه غَرْس رسید، در آن هنگام با خری از چاه آب می کشیدند، تمام روز را ماندیم در چاه آبی نیافتیم، پیامبر (ص) مقداری آب مضمضمه فرمود و در سطل ریخت و سطل را به چاه افکندند از آب آکنده شد.

واقدی از ثوْری، از ابن جُرَیج، از ابو جعفر - حضرت امام محمد باقر (ع) - نقل می کند که می فرموده است: برای پیامبر (ص) آب شیرین از چاه غرس می آوردند و از همان آب غسل می فرمود.

واقدی از ابراهیم بن محمد، از پدرش، از سهل بن سعد نقل می کرد که می گفته است: به دست خود از آب چاه بُضَاعَة به رسول خدا (ص) آشامانیدم.

واقدی از اُبی بن عباس بن سَهْل بن سعد، از پدرش نقل می کرد که می گفت از گروهی از اصحاب پیامبر (ص) از جمله ابواسید و ابو حُمَید و ابوسَهْل بن سعد شنیدم می گفتند: پیامبر (ص) کنار چاه بضاعه آمد و در سطلی وضو گرفت و آن آب را در چاه ریخت یک بار دیگر هم در سطل مضمضه کرد و آب دهان در چاه افکند و خود از آب آن نوشید، و هر کس به روزگار رسول خدا بیمار می شد، می فرمود او را با آب چاه بضاعه شستشو دهید و چون بیمار با آن آب خود را می شست از بیماری بهبود می یافت همچون کسی که از بند جسته باشد.

واقدی از عبدالمُهَیْمَن بن عباس، از یزید بن منذر بن ابواسید ساعدی، از پدرش نقل می کرد که می گفت از ابو حُمَید ساعدی شنیدم می گفت: مکرر رسول خدا (ص) را دیدم کنار چاه بضاعه ایستاده‌اند و اسبهای آن حضرت را از آن چاه آب می دادند و خود از آن نوشید و وضو ساخت و برای آن چاه دعا و طلب برکت فرمود.

واقدی از عمرو بن عبدالله بن عَبَّسَة، از محمد بن عبدالله بن عمرو بن عثمان نقل می کرد: پیامبر (ص) به چاه رَومَة نظر افکند و آن چاه از مردی از قبیله مُرَیْنَه بود که در قبال دریافت قیمت آب می داد، فرمود: چه صدقه و وقف خوبی است که مسلمانی این چاه را از این مرد بخرد و بر مسلمانان وقف کند، عثمان بن عفان آن را به چهارصد دینار



خرید و وقف کرد و چون چرخ چاه بر آن نصب شد، رسول خدا از آن جاگذشت و پرسید چه شده است؟ گفتند: عثمان آن را خریده و بر مسلمانان وقف کرده است. فرمود: خدایا بهشت را بر او واجب گردان - او را مستحق بهشت فرمای. و سطلی از آب آن خواست و نوشید و فرمود: اندک اندک آب این صحرا زیاد خواهد شد و همه گواراست و این چاه از همه گواراتر خواهد بود.

واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابوسبّرة، از خالد بن ربّاح، از مُطَلِب بن عبدالله بن حَنْطَب نقل می‌کند: رسول خدا (ص) روزی از کنار چاه مزنی عبور فرمود، مردی کنار چاه خیمه‌یی و کوزه‌یی آب سرد داشت و در آن روز که تابستان بود از آن آب سرد به پیامبر (ص) آشاماند، فرمود: این آب گوارا و صافی است.

واقدی از معمر بن راشد، از زهری، از محمود بن ربیع نقل می‌کند که می‌گفته است: من سطل آبی را که پیامبر (ص) در آن مضمضه فرموده بود در چاه اَنَس ریختم. واقدی از ابن ابوطوّالة، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است شنیدم انس بن مالک می‌گفت: پیامبر (ص) از این چاه ما آب آشامیده‌اند.

واقدی از عبدالعزیز بن محمد، از هشام بن عُرْوَة، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: برای رسول خدا (ص) از چاههای سقیّا آب شیرین می‌آوردند.

واقدی از عاصم بن عبدالله حَکَمی نقل می‌کرد که می‌گفته است: رسول خدا (ص) هنگامی که به جنگ بدر می‌رفتند از آب چاه سقیّا نوشیدند و پس از آن هم مرتب از آب آن می‌نوشیدند.

سعید بن منصور و خالد بن عبدالله از مسلم اعور، از انس بن مالک نقل می‌کنند \* پیراهن رسول خدا از پنبه و نسبتاً کوتاه و دارای آستین کوتاه بود.

محمد بن ربیعہ کلابی از موسیٰ مُعَلِّم، از بُدَیْل نقل می‌کند \* طول آستین جامه رسول خدا تا مچ دست بود.

عبدالعزیز بن عبدالله اُوَیسی از ابن لهیعة، از ابوالأسود، از عُرْوَة بن زبیر نقل می‌کند \* طول ردای پیامبر (ص) چهار ذراع - حدود دو متر - و عرض آن دو ذراع و یک وجب بود.

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از ابن لهیعة، از محمد بن عبدالرحمن بن نوفل، از عروة بن زبیر نقل می‌کند \* جامه پیامبر (ص) که به هنگام ملاقات با نمایندگان می‌پوشید، همچنین ردای حَضْرَمی ایشان چهار ذراع طول و دو ذراع و یک وجب عرض داشت. گوید، این ردا پیش خلفاست و کهنه شده است و آن را آسترکشی کرده و روزهای قربان و فطر می‌پوشند.

عثمان بن سعید بن مَرَّة آزاد کرده سعید بن العاص و حسن بصری از مسلم، از مجاهد، از ابن عباس نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) پیراهنی آستین کوتاه و نسبتاً کوتاه می‌پوشید.

یزید بن هارون از اسرائیل بن یونس، از عَبْدِ الْأَعْلَى ثَعْلَبی، از عبدالرحمن بن ابولیلی نقل می‌کند که می‌گفته است \* همراه عمر بودم ضمن صحبت گفت: پیامبر (ص) را دیدم که جبه شامی آستین تنگی بر تن داشت.

### چگونگی ازار پیامبر (ص)<sup>۱</sup>

خالد بن خدش از عبدالله بن وهب، از ابن لهیعة، از یزید بن ابوحیب نقل می‌کند که \* رسول خدا (ص) ازار خویش را از سمت جلو آزاد می‌گذاشت که بیشتر آویخته باشد و از طرف پشت آن را بالاتر می‌کشید.

ابوضمرة انس بن عیاض لیثی از محمد بن ابویحیی آزاد کرده اسلمی‌ها، از عِکْرَمَة

۱. در مورد معانی مختلف ازار که گاه به معنی چادر و گاه به معنی لنگ و روپوش و... است، رک: فرهنگ البسه مسلمانان، ص ۲۴-۲۵.

فرمود: برای پرهیزکاران شایسته نیست.

سلیمان بن داود هاشمی از ابراهیم بن سعد، از زهری، از عُرْوَة، از عایشه نقل می‌کند: «پیامبر (ص) در جامه‌یی که علامت‌دار بود نماز گزارد یک مرتبه در نماز به علامت‌های آن توجه فرمود و چون سلام داد، فرمود: این را برای ابوجهم بپسندید که هم‌اکنون مرا در نماز به خود مشغول داشت و انبجانیته او را برای من بیاورید.<sup>۱</sup>»

معن بن عیسی از مالک بن انس، از عَلْقَمَة بن ابوعلقمه، از پدرش، از عایشه نقل می‌کند که می‌گفته است: «ابوجهم بن خَدِیْفَة به پیامبر (ص) جامه‌یی نشان‌دار هدیه کرد، پیامبر (ص) در آن نماز گزارد و چون نماز تمام شد، فرمود: این جامه را برای ابوجهم برگردانید زیرا من در نماز به علامت‌های آن نگریستم و نزدیک بود مرا به خود مشغول گرداند.»

معن بن عیسی از مالک، از هشام بن عُرْوَة، از پدرش نقل می‌کند: «رسول خدا جامه‌یی که نشان و علامت داشت پوشید و سپس آن را به ابوجهم بخشید و از او جامه انبجانیته‌یی گرفت، او گفت: ای رسول خدا چرا چنین فرمودی؟ گفت: بین نماز توجه من به نشانه‌ها و علامت‌های آن افتاد.»

## انواع جامه‌های رسول خدا و طول و عرض آن

معن بن عیسی و اسحاق بن سلیمان رازی از مالک بن انس، از اسحاق بن عبدالله بن ابوظلمعة، از انس بن مالک نقل می‌کنند که می‌گفت: «در خدمت پیامبر (ص) حرکت می‌کردم و بر تن آن حضرت بردی خشن بود، از بافته‌های نجران که حاشیه‌هایش خشن‌تر بود؛ در این هنگام عربی به حضور ایشان رسید و چنان آن برد را کشید که حاشیه آن روی گردن رسول خدا اثر گذاشت و گفت: ای محمد (ص) دستور بده از اموال الهی که پیش توست چیزی به من دهند، پیامبر (ص) به طرف او برگشت و لبخندی زد و دستور فرمود چیزی به او دهند.»

۱. در مورد این کلمه دُزِی در فرهنگ البسه مسلمانان توضیح نداده بلکه اشتباه کرده است، رکن: ص ۱۶۴، ولی مصححان نه‌ایة‌الاربع معتقدند که پارچه‌های ساده شامی بوده که بسیار مناسب مقام هم هست، رکن: نه‌ایة‌الاربع، ج ۱۸، حاشیه ص ۲۸۷-م.

## پارچه‌های راه‌راه یمنی

عفان بن مسلم و ابوالولید هشام طیالسی و عمرو بن عاصم، همگی گویند همّام بن یحیی، از قناده نقل می‌کرد: \* به انس بن مالک گفتم پیامبر (ص) چه لباسی را دوستر می‌داشت؟ گفت: پارچه‌های راه‌راه یمنی - جِبْرَة.<sup>۱</sup>

معن بن عیسی از محمد بن هلال نقل می‌کند که می‌گفت: \* بر تن هشام بن عبدالملک برد پیامبر (ص) را دیدم که از نوع پارچه‌های یمنی و دارای دو حاشیه بود.

## جامهٔ سُندُس و حریری که رسول خدا (ص) آن را پوشید و بعد پوشیدنش را ترک فرمود

اسحاق بن عیسی از حماد بن سلمه، از علی بن زید بن جُدعان، از انس بن مالک نقل می‌کند: \* پادشاه روم ردایی از سُندُس<sup>۲</sup> به پیامبر (ص) هدیه کرد، رسول خدا آن را پوشید و گویی هم‌اکنون آستینهای آن در نظر من است که از بلندی به این سو و آن سو می‌شد، مردم گفتند: ای رسول خدا آیا این جامه از آسمان بر شما نازل شده است؟ پیامبر فرمود: از این تعجب می‌کنید؟ و حال آنکه سوگند به کسی که جان من در دست اوست دستمالی از دستمالهای سعد بن معاذ در بهشت بهتر از این است. آن‌گاه آن را پیش جعفر بن ابی طالب فرستاد و او آن را پوشید و پیامبر (ص) فرمود: آن را به تو نداده‌ام که بپوشی. گفت: چه کار کنم؟ فرمود: برای برادرت نجاشی بفرست.<sup>۳</sup>

هاشم بن قاسم از لیث بن سعد، از یزید بن ابی حبیب، از ابوالخیر، از عُقْبَة بن عامر نقل می‌کند که می‌گفته است: \* قبای حریری به رسول خدا (ص) هدیه شد که نخست آن را پوشید و در آن نماز گزارد سپس از پوشیدن آن منصرف شد و به شدت آن را بیرون آورد و

۱. برای اطلاع از حیره، رکت: فرهنگ الجبه مسلمانان، ص ۱۲۸. - م.

۲. سندُس، به معنی حریر نرم و نازک، معرب است، سه مرتبه هم در کلام الله مجید آمده است، رکت: جوالیقی، المعرب، چاپ احمد محمد شاکر، اقسنت تهران، ۱۹۲۶ میلادی، ص ۱۷۷. - م.

۳. تعبیر برادر برای نجاشی بر مبنای اخوت اسلامی است. - م.

\* پیامبر (ص) برای مردم خطبه ایراد فرمود، در حالی که عمامه سیاه بر سر داشت.  
و کعب از سفیان بن ابوالفضل، از حسن نقل می‌کند \* عمامه رسول خدا (ص) سیاه بود.

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از سفیان، از قول کسی که از حسن بصری شنیده بود نقل می‌کرد \* رایت رسول خدا (ص) سیاه و موسوم به عقاب و عمامه آن حضرت هم سیاه بود.

همین عتاب و عبدالله بن مبارک از ابن لهیعة، از بکر بن سواده، از یزید بن حبیب هم نقل می‌کنند \* پرچمها و رایات رسول خدا (ص) سیاه بود.

محمد بن معاویه نیشابوری و ابن لهیعة از بکر بن سواده، از صالح بن خنیوان نقل می‌کنند که می‌گفته است \* پیامبر (ص) در سجده عمامه خود را از روی پیشانی خویش کنار می‌زد.

موسی بن داود از مندل، از ابن جریر، از عطاء نقل می‌کند \* رسول خدا (ص) در حالی که عمامه بر سر داشت وضو گرفت و آن‌گاه عمامه از سر برداشت و جلو سر را مسح کشید.

عتاب بن زیاد از عبدالله بن مبارک، از ابوشیبه واسطی، از طریف بن شهاب، از حسن بصری نقل می‌کند \* پیامبر (ص) عمامه می‌بست و دنباله عمامه را میان دوش خود می‌آویخت.

محمد بن سلیم عبدی از دراوردی<sup>۱</sup>، از عبیدالله بن عمر، از نافع، از ابن عمر نقل می‌کند \* رسول خدا (ص) هرگاه عمامه می‌بست، دنباله آن را میان دوش خود می‌آویخت.  
خالد بن خداش از عبدالله بن وهب، از ابوصخر، از ابن قسیط از عروة بن زبیر نقل می‌کند که می‌گفته است \* عمامه بی نشان‌دار به رسول خدا هدیه شد، نشان آن را کند و پوشید.

۱. ذرّ آوَرْد، نام دیگر داراب جرد است و هم گفته‌اند نام دهکده‌بی در خراسان است، رکن: یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، چاپ مصر، ۱۹۰۶ میلادی، ص ۴۷-م.

فرمود: باشد. پیامبر (ص) مدتی در مجلس نشست و پس از آنکه مراجعت کرد و به خانه رفت آن را از تن درآورد و تا کرد و برای آن مرد فرستاد. مردم به او گفتند: کار خوبی نکردی، پیامبر (ص) خود نیاز به آن جامه داشت که آن را پوشیده بود و تو که می‌دانستی پیامبر (ص) خواهش کسی را رد نمی‌فرماید چرا آن را مطالبه کردی؟ گفت: به خدا سوگند آن را نخواستم که پیوشم بلکه خواستم به هنگام مرگ کفن من باشد. سهل گفته است روزی که مرد همان برد کفن او بود.

محمد بن عبید طَنَافِسی و عُبَیْدَةُ بن حُمَیْد و اسحاق بن یوسف اَزْرَق، همگی گفتند عبدالملک بن ابوسلیمان، از عطاء بن ابوریاح، از عبدالله آزاد کرده اسماء<sup>۱</sup> نقل می‌کند که می‌گفته است: \* اسماء جبهی از نوع طیلسان (جامه گشاد) بیرون آورد که لبه‌های آن به اندازه یک وجب دیبادوزی شده بود از دیباهای خسروانی و گفت: این جبه رسول خداست که آن را می‌پوشیده است و پس از رحلت آن حضرت پیش عایشه بود و چون عایشه درگذشت آن را برداشتم و ما آن را می‌شویم و آب را به بیماران دردمند خود می‌دهیم.

عمر بن حبیب عَدَوی و شُعْبَةُ از حبیب بن ابی‌ثابت، از انس بن مالک نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) جامه پشمینه می‌پوشید.

اسحاق بن عیسی از جریر بن حازم، از حسن نقل می‌کرد: \* پیامبر (ص) شب سردی برخاست و در میزط<sup>۲</sup> یکی از زنهای خود نماز گزارد، و مرط روپوشی از پشم است که نه نرم و ملایم است و نه چندان درشت و خشن.

### جامه‌های سیاه و عمامه

وکیع بن جراح و عفان بن مسلم از حماد بن سلمه، از ابوالزبیر نقل می‌کنند: \* پیامبر (ص) وارد مکه شد در حالی که عمامه‌ی سیاه بر سر داشت.

وکیع از مساور وراق، از جعفر بن عمرو بن حریث، از پدرش نقل می‌کند

۱. پانزده نفر از بانوانی که افتخار درک محضر پیامبر (ص) را داشته و از اصحاب هستند به اسماء موسومند، ظاهراً مقصود

اسماء مشاطه و خدمتکار عایشه است، رک: ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۵، ص ۳۹۴-م.

۲. میزط، روپوشی از پشم یا خز، رک: دزی، فرهنگ الیه مسلمانان، ترجمه دکتر حسینعلی هروی، بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، تهران، ۱۳۵۹، ص ۳۷۹-م.

مومل بن اسماعیل از سفیان، از ابن جریج، از عطاء، یا غیر از عطاء، از ابن یعلی، از پدرش نقل می‌کند که می‌گفته است: ﴿ پیامبر (ص) را در حال طواف دیدم که حوله سبز بر دوش داشت و شانه چپ خود را پوشیده و شانه راستش برهنه بود.

### جامه پشمین

یزید بن هارون و مسلم بن ابراهیم و سعید بن سلیمان، همگی از سلیمان بن مغیره، از حمید بن هلال، از ابو یزید نقل می‌کردند که می‌گفته است: ﴿ پیش عایشه رفتیم ازاری خشن و درشت و ردایی همچنان که ساخت یمَن بود بیرون آورد و سوگند خورد که رسول خدا (ص) در آن جامه‌ها قبض روح شده‌اند.

همین دو نفر و فضل دکین از همام بن یحیی، از قتاده، از مُطَرَّف، از عایشه نقل می‌کردند که می‌گفته است: ﴿ برای پیامبر (ص) بردی پشمی و سیاه دوخته شد و آن را پوشید. عایشه در این موقع صحبت از سپیدی پیامبر (ص) در قبال آن جامه سیاه کرد و گفت: همینکه پیامبر در آن برد سیاه عرق فرمود بوی پشم بلند شد که آن را خوش نمی‌داشت و همواره شیفته بوی خوش بود.

محمد بن حرب مکی از ابراهیم بن اسماعیل بن ابوحبیب، از عبدالله بن عبدالرحمن بن فلان بن صامت نقل می‌کرد: ﴿ پیامبر (ص) در مسجد بنی عبدالأشهل در عبایی پشمی نماز گزارد و مخصوصاً دستهای خود را روی آن می‌نهاد که از سرمای ریگها محفوظ باشد. این روایت از طریق عبدالله بن مسلمه بن قَعْنَب، از قول پیرمردان قبیله بنی عبدالأشهل هم نقل شده است.

عبدالله بن مسلمه بن قَعْنَب و سعید بن منصور و خالد بن خدش، همگی از عبدالعزیز بن ابوحازم، از پدرش، از سهل بن سعد نقل می‌کنند: ﴿ بانویی برای پیامبر (ص) بردی پشمی که دارای حاشیه بود آورد. سهل از حضار پرسید: می‌دانید برد چیست؟ گفتند: آری لباس سراسری که به خود می‌پیچند. گفت: آری. گوید، آن زن گفت: ای رسول خدا این را به دست خود بافته و آورده‌ام بر تو پوشانم. و پیامبر (ص) آن جامه را که سخت به آن محتاج بود گرفت و پوشید و آن را ازار خود قرار داده بود. فلان کس آن را برای فلانی تعریف کرد، و او به پیامبر (ص) گفت: ای رسول خدا این جامه چه خوب است آن را به من بدهید.

مُزْنِي نقل می کنند که می گفته است: \* پیامبر (ص) دارای ملافه زرد رنگی بوده اند که با ورس رنگ شده بوده است و هرگاه با زنان خود جمع شده بود آن را با آب می شست.

مَعْن بن عیسی و محمد بن مُسْلِم طائفی از اسماعیل بن اُمیّه نقل می کنند که می گفته است: \* یکی از ملحنه های رسول خدا (ص) را دیدم که با ورس رنگ شده بود.

محمد بن اسماعیل بن ابوفدّیک از زکریاء بن ابراهیم بن عبدالله بن مطیع، از رُکبج بن ابو عبیده بن عبدالله بن زُمَعَة، از پدرش و او از مادرش، از ام سَلَمَة نقل می کند که می گفته است: \* گاهی پیراهن و رداء و ازار رسول خدا را با زعفران و ورس رنگ می کردند و پیامبر (ص) آن را می پوشید و بیرون می آمد.

فَضْل بن دُکَیْن و هشام بن سعد از یحیی بن عبدالله بن مالک نقل می کنند: \* پیامبر (ص) گاهی جامه های خود چه پیراهن و چه رداء و چه عمامه را با زعفران رنگ می زد.

مُضَعَب بن عبدالله بن مُضَعَب زُبَیْری نقل می کرد که از پدرش، از اسماعیل بن عبدالله بن جعفر، از پدرش عبدالله بن جعفر - پسر جناب جعفر طیار و همسر زینب کبری دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام - می گفته است: \* بر تن پیامبر (ص) رداء و عمامه یی دیدم که با زعفران رنگ شده بود.

خلاد بن یحیی و عاصم بن محمد از قول پدرش، از زید بن اسلم نقل می کنند: \* پیامبر (ص) تمام جامه ها و عمامه خود را با زعفران رنگ می فرمود.<sup>۱</sup>

مُؤَمَّل بن اسماعیل و عمر بن محمد از پدرش، از قول ابن عمر یا کس دیگری نقل می کرد: \* پیامبر (ص) جامه های خود را با رنگ زرد رنگ می کرد.

### جامه سبز

عفان بن مسلم و ابوالولید هشام بن عبدالملک طیالسی و سعید بن منصور، همگی از عبیدالله بن ایاد، از ایاد بن لقیط، از ابورمته نقل می کنند که می گفته است: \* پیامبر (ص) را در حالتی دیدم که دو برد سبز پوشیده بودند.

۱. این روایت با همین الفاظ و اختلاف روایات تکرار شده است. - م.



ابوالولید هشام بن عبدالملک طیالسی از شُعبَة، از ابواسحاق نقل می‌کند که براء می‌گفته است: \* پیامبر (ص) را دیدم که حله سرخ پوشیده بود و هیچ چیز را زیباتر از آن حضرت ندیده‌ام.

وَکَیْنَعُ بن جراح و اسحاق بن یوسف ازرق از سفیان، از عَون بن ابی جُحَیْنَة، از پدرش نقل می‌کردند که می‌گفته است: \* در وادی مکه به حضور پیامبر رسیدم، آن حضرت در خیمه‌یی سرخرنگ بود و چون از خیمه بیرون آمد جبهه‌یی سرخ بر تن داشت و حله‌یی سرخ بر دوش افکنده بود و گویی هم‌اکنون به سپیدی و درخشندگی ساقهای پایش می‌نگرم. عارم بن فضل و صَیْقُ بن حزن از علی بن حَکَم، از مِثْهال بن عمرو، از زَرَّ بن حُبَیْش اسدی نقل می‌کنند: \* مردی از قبیله مراد به نام صفوان بن عَسال بن حضور رسول خدا رسید و پیامبر (ص) در آن هنگام حله‌یی سرخ بر تن داشت.

موسی بن اسماعیل و سعید بن سلیمان از حَنْصُ بن غِیَاث، از حَجَّاج، از ابوجعفر (ع)، از جابر بن عبدالله نقل می‌کنند: \* پیامبر (ص) روزهای عید قربان و عید فطر و جمعه‌ها حله و برد سرخرنگ خود را می‌پوشید.

فضل بن دُکَیْن و أَبُو الْأَحْوَصِ از أَشْعَثُ بن سُلَیْم، از قول پیرمردی، از کنانه نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) را دیدم که دو برد سرخ پوشیده بود. سُرَیج بن نعمان و هُشَیْم و حَجَّاج از ابوجعفر محمد بن علی (ع) نقل می‌کنند که می‌فرموده است: \* رسول خدا (ص) روزهای جمعه برد سرخ می‌پوشیدند و در دو عید - فطر و قربان - عمامه سرخ می‌بستند.

## جامه زرد

وکیع بن جراح و ابن ابی لَیْلَى از محمد بن عبدالرحمن بن سعد بن زُرَّارَة، از محمد بن عمرو بن سُرْحَبِیل، از قَیْس بن سعد بن عُبَادَة نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) پیش ما آمد ابی فراهم کردیم که غسل فرمود، آن‌گاه ملافه‌یی که با وَرْس - دانه رنگی زرد - رنگ شده بود به حضورش بردیم که آن را بر خود پیچید و گویی هم‌اکنون اثر زردی وَرْس را روی چین و شکن شکم ایشان می‌بینم.

یزید بن هارون و محمد بن عبدالله انصاری از هشام بن حسان، از بکر بن عبدالله

## اسبها و دیگر چهارپایان رسول خدا (ص)

محمد بن عمر واقدی از محمد بن یحیی بن سهل بن ابو حثمة، از پدرش نقل می‌کند: نخستین اسبی که پیامبر (ص) صاحب شدند، اسبی بود که آن را در مدینه از مردی از قبیله فزاره به ده وقیه خریدند، نام این اسب ضرس - خشمگین و تندخو - بود و پیامبر (ص) آن را به سَکَب - نجیب تیزرو - تغییر نام دادند، نخستین جنگی که این اسب در آن شرکت کرد جنگ احد بود که در آن روز در لشکر مسلمانان فقط همین اسب و اسبی از ابو بَرَدَة بن نیار به نام مُلَاوِخ وجود داشت.

واقدی از عبدالحمید بن جعفر، از یزید بن ابوحبیب نقل می‌کند: پیامبر (ص) اسبی به نام سَکَب داشتند.

ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس، از سلیمان بن بلال، از علقمة بن ابوعلقمه نقل می‌کند: به من خبر رسیده است نام اسب رسول خدا سَکَب و تیزرو و پیشانی و دست و پای آن سپید بوده و خدا داناتر است.

سلیمان بن حرب از سعید بن زید، از زبیر بن خریث، از ابولپید، از انس بن مالک نقل می‌کند: پیامبر (ص) در مورد اسبی به نام سَیْحَة شرط بندی فرمود و از همه جلوتر افتاد و پیامبر خوشحال شد.

محمد بن عمر واقدی از حسن بن عماره، از حَکَم، از یَقْسَم، از ابن عباس نقل می‌کند: پیامبر (ص) اسبی به نام مُرْتَجَز داشته‌اند.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: از محمد بن یحیی بن سهل بن ابو حثمة درباره مرتجز سؤال کردم، گفت: همان اسبی است که پیامبر (ص) او را از مردی عرب خریدند و

خزیمه بن ثابت در مورد او گواهی داد، و آن مرد از بنی مُرّه بود.

واقدی از اُبی بن عباس بن سهل، از پدرش، از جدش نقل می‌کند که می‌گفته است: «تا آنجا که می‌دانم پیامبر (ص) دارای سه اسب بودند: لِزاز، ظَرِبُ، لَجِيفُ. لِزاز را مقوقس به آن حضرت هدیه کرد، لَجِيفُ را ربیعه بن ابوالبراء به ایشان تقدیم کرد و پیامبر (ص) در ازای آن مقداری از شتران زکات بنی کلاب را به او بخشیدند، ظَرِبُ را فرّوّه بن عُمَیر جُدایمی به ایشان تقدیم کرد، تمیم داری هم اسبی به رسول خدا تقدیم کرده که موسوم به وَرْدُ بوده است و پیامبر (ص) آن را به عمر بخشیدند و عمر سوار بر آن در جهاد در راه خدا شرکت می‌کرد و می‌دید که مایه پیروزی است.

حُجَین بن مُثنی از لَیث بن سعد، از خالد بن یزید، از سعید بن ابوهلال، از ابوعبدالله واقد نقل می‌کند که می‌گفته است: «به او خبر رسیده که پیامبر (ص) شخصاً برخاسته‌اند و چهره اسبی را با آستین پیراهن خود پاک فرموده‌اند و چون گفته‌اند با پیراهن خود این کار را می‌کنید؟ فرموده‌اند: آری در مورد اسب، جبرئیل به من سفارش کرده است.

علی بن یزید ضُدائی از عبدالقُدّوس، از عِکْرَمَة، از ابن عباس نقل می‌کند: «به پیامبر (ص) استری سیاه و سپید تقدیم شد و آن نخستین استری است که میان مسلمانان دیده شده است. گوید، پیامبر (ص) مرا پیش ام‌سلمه همسر خود فرستاد و مقداری پشم و لیف خرما آوردم و من و رسول خدا برای آن ریسمان و افساری بافتیم، آن‌گاه پیامبر (ص) به خانه رفت و عبایی آورد نخست آن را دولا و سپس چهارلا فرمود و بر پشت حیوان انداخت و بسم‌الله فرمود و سوار شد، مرا هم پشت سر خود سوار کرد.

واقدی از موسی بن ابراهیم، از پدرش نقل می‌کند: «نام استر پیامبر (ص) دُلْدُلُ و آن نخستین استری بود که میان مسلمانان دیده شد، آن را همراه خری که نامش عَفَیر بود، مقوقس به پیامبر (ص) تقدیم کرد و آن استر تا زمان معاویه زنده بود.

واقدی از معمر، از زهری نقل می‌کند: «دُلْدُلُ را فرّوّه بن عَمْرُو جُدایمی تقدیم کرد. ابوبکر بن عبدالله بن ابواوئیس از سلیمان بن بلال، از عَلْقَمَة بن ابوعَلْقَمَة نقل می‌کند که می‌گفته است: «به من خبر رسیده که نام استر رسول خدا دلدل و سیاه و سپید بوده و در یَنْبُع - اسم جایی است - نگه‌داری می‌شده است و همان‌جا سقط شده است.

واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی‌سَبْرَة، از زامل بن عمرو نقل می‌کند: «فرّوّه بن عمرو به پیامبر (ص) استری تقدیم کرد که نامش فضه بود و خری به نام یَعْفور، استر را به

ابوبکر عطا فرمود، خر به هنگام بازگشت پیامبر (ص) از حِجَّة الوداع سقط شد. هاشم بن قاسم کنانی و لیث بن سعد از یزید بن ابوحیب، از ابوالخیر، از عبدالله بن زُرَّیر غافقی، از علی بن ابوطالب (ع) نقل می‌کنند که می‌فرموده است: \* به پیامبر (ص) استری تقدیم شد، گفتیم اجازه می‌فرماید که ما هم خرها را با ماده اسبهای خود جفت‌گیری کنیم تا استر بیاورند. فرمود: این کار را اشخاص نادان انجام می‌دهند. ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس مدنی از سلیمان بن بلال، از علقمة بن ابوعلقمه نقل می‌کند که می‌گفته است به من گفته‌اند: \* اسم خر پیامبر (ص) یعفور بوده و خداوند دانایتر است.

یعقوب بن اسحاق حَضْرَمِی و یزید بن عطاء بزاز و ابواسحاق از ابو عبیده بن عبدالله بن مسعود، از پدرش نقل می‌کردند که می‌گفته است: \* پیامبران پشمینه پوشی می‌کردند و بز می‌دوشیدند و بز خر سوار می‌شدند و رسول خدا (ص) هم خری به نام عُنَّیر داشت. محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقبه گفتند سفیان ثوری، از جعفر، از پدرش - آیا منظور حضرت صادق سلام الله علیه است؟ - نقل می‌کردند: \* نام استر پیامبر (ص) شهباء و نام خر آن حضرت یعفور بوده است.

### شتران رسول خدا (ص)

واقدی از موسی بن محمد بن ابراهیم تیمی، از پدرش نقل می‌کند: \* قَصُوا نَاقَةَ پیامبر (ص) از شتران قبیله بنی حَرِیس بود که ابوبکر آن را همراه ناقة دیگری و هر دو را به هشتصد درم خریده بود. پیامبر (ص) آن را از ابوبکر به چهارصد درم خرید و آن ناقة تا هنگامی که تلف شد پیش پیامبر (ص) بود، و همان است که پیامبر (ص) با آن هجرت فرمود و هنگامی که پیامبر به مدینه رسیدند آن ناقة چهار ساله بود و به نامهای قصواء و جدعاء و غضباء نامیده می‌شد.

واقدی از ابن ابوذئب، از یحیی بن یعلی، از ابن مسیب نقل می‌کند: \* نام این ناقة غضباء و کناره گوشش بریده بوده است.

محمد بن عبدالله اسدی و قبیصة بن عقبه گویند، سفیان، از جعفر، از پدرش نقل می‌کند: \* نام این ناقة قصواء بوده است، ابوبکر بن عبدالله بن ابواویس هم از سلیمان بن بلال

از علقمة بن ابوعلقمه نقل می‌کند که نام ناقه رسول خدا (ص) قسواء بوده است. عبدالوهاب بن عطاء عجللی از حُمَید طویل، از انس بن مالک نقل می‌کند که می‌گفته است: \* نام ناقه پیامبر (ص) غضباء بوده و در مسابقه هیچ شتری از آن جلو نمی‌افتاد تا اینکه مردی عرب با شتری معمولی و بچه سال با آن مسابقه داد و شتر مرد عرب مسابقه را برد، این موضوع بر مسلمانان گران آمد و می‌گفتند چگونه شد که غضباء مسابقه را باخت، چون این خبر به رسول خدا رسید، فرمود: بر خداوند است که هر چیزی که از امور دنیایی ترقی کند آن را پست و خوار فرماید.

معن بن عیسی از مالک بن انس، از ابن شهاب، از سعید بن مسیب نقل می‌کند که می‌گفته است: \* قسواء ناقه رسول خدا در مسابقات همواره برنده می‌شد، یک دفعه عقب ماند و این بر مسلمانان دشوار آمد، پیامبر فرمود: وقتی مردم بخواهند چیزی را بیش از اندازه عزیز کنند خداوند آن را خوار می‌فرماید.

واقدی از ایمن بن نابل، از قدامة بن عبدالله نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) را در مراسم حج آن حضرت دیدم که در حال سوار بودن بر ناقه قسواء رمی جمره فرمود.

واقدی از ثوری، از سلمة بن نبیط، از پدرش نقل می‌کند: \* پیامبر (ص) را در مراسم حج در عرفات سوار بر شتر نر سرخ مویی دیدم.

### ماده شتران شیرده رسول خدا (ص)

واقدی از معاویه بن عبدالله بن عبیدالله بن ابورافع نقل می‌کند که می‌گفته است: \* پیامبر (ص) تعدادی ماده شتر شیرده داشت که یک مرتبه هم در منطقه غابه هدف غارت دشمن قرار گرفت. گوید، تعداد آنها بیست شتر بود و خانواده پیامبر (ص) از شیر آنها تغذیه می‌کردند و همه شب دو مشک بزرگ شیر می‌آوردند، برخی از آنها بسیار پرشیر و دوشا بودند از جمله حنّاء، سَمراء، عَرِيس سَعْدِيَّة، بَعُوم، يَسِيرَة و دَبَاء - نامهای ناقه‌هاست.

محمد بن عمر واقدی از هارون بن محمد از پدرش، از نَبهان آزاد کرده ام سلمة نقل می‌کرد که ام سلمه می‌فرموده است: \* بیشتر بلکه تمام خوراک ما در خدمت رسول خدا (ص) شیر بود، رسول خدا (ص) چند ناقه دوشا داشت که در منطقه غابه - بیشه نزدیک